



سید حمید حسینی

کشتی نجات

سید حمید حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





♦ کِشتی نجات ♦

نویسنده: سید حمید حسینی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۹۱۷۲-۱-۴

ناشر: بنیاد امام علی (علیه السلام)، بخارست

ویراستار: مریم اثنا عشری نائینی

گرافیک و صفحه‌آرایی: نشر آنلاین

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۵

شماره تماس: +۴۰-۷۳۴۱۰۱۱۱

ایمیل: info@imamali.ro

وبسایت: www.imamali.ro

کلیه حقوق مادی و معنوی برای مولف و ناشر محفوظ است و هرگونه سوء استفاده و فروش به غیر پیگرد قانونی دارد.



فهرست مطالب

پیشگفتار	۷
مفهوم نجات و رحمت واسعۀ الهی	۱۱
مقام والای حسین علیه السلام	۱۳
فراتر از زمان	۱۶
نجات و رحمت واسعۀ	۱۶
رحمت عام و رحمت خاص	۱۹
پیام رحمت، راهنمای نجات	۲۱
بهشت، نماد رحمت خاص الهی	۲۵
اهمیت انتخاب درست	۲۹
قلب سلیم، راز نجات	۳۵
هدایت و رحمت	۳۵
بیماری دل	۳۸
راز نجات	۴۱
ذکر، نشانه زنده بودن دل	۴۳
حقیقت یاد خدا	۴۴
خطر غفلت	۴۷
قرآن، کتاب ذکر	۴۹
امام حسین علیه السلام و زنده کردن دل	۵۲
ایمان اصلی و فرعی	۵۵
شرط بهره‌گیری از ذکر	۵۶
اشتباه رایج در تعریف ایمان	۵۸
تقوا و اسلام واقعی	۶۳
دین انسانیت	۶۵

ایمان وارونه	۶۹
انحصارطلبی دینی	۷۰
جابه‌جایی ایمان اصلی و فرعی	۷۲
نجات دین از ایمان وارونه	۷۹
وحدت حقیقت	۸۱
مفهوم اسلام در قرآن	۸۲
تفاوت معرفت‌شناسی مدرن	۸۳
فدیه یا فرصت توبه؟	۹۱
الهیات مسیحی و باور به فدیه	۹۱
داستان آفرینش در قرآن	۹۴
گناه اصلی و فرعی	۹۵
نجات بخشی امام حسین علیه السلام	۹۷
برداشت نادرست از شفاعت	۹۹
آیات نفی شفاعت	۱۰۰
شفاعت وسائل	۱۰۴
شرط شفاعت	۱۰۸
فهرست منابع	۱۱۲



پیشگفتار

«به راستی حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»

بی تردید حسین بن علی علیه السلام یکی از بزرگترین شخصیت‌های تأثیرگذار تاریخ است؛ ولی او این اهمیت و عظمت را صرفاً به خاطر نسب و جایگاه خانوادگی خود به دست نیاورده بود. آری او نوۀ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و فرزند امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام بود و این موقعیت استثنائی، شرافت و اصالت خانوادگی او را نشان می‌داد، ولی آنچه وی را به الگوی آزادگی و حق‌طلبی تبدیل کرد، منشی بود که در زندگی خود به آن پایبند ماند و شیوۀ قهرمانانۀ مرگش را نیز بر همان اساس برگزید.

هر ساله ده‌ها میلیون عاشق دلداده در نقاط گوناگون جهان در سالروز شهادت آن حضرت به عزاداری می‌پردازند و بیش از بیست میلیون آنها بزرگ‌ترین پیاده‌روی منظم و مستمر مذهبی جهان را به سوی بارگاه نورانی او در کربلا برگزار می‌کنند و صحنه‌هایی کم‌نظیر و شگفت‌انگیز از معنویت و ارزش‌های انسانی را در این مراسم به نمایش می‌گذارند. اما نام و یاد حسین علیه السلام تنها دل‌پیروانش را به تپش وانی می‌دارد و دامنه شورآفرینی و اثربخشی او در چارچوب‌های مرسوم مذهبی محصور نمی‌شود.

آن حضرت، امام سوم شیعیان و شخصیت محبوب همه مسلمانان است؛ ولی حماسه‌ای که آفرید و کتاب آموزنده‌ای که با خویش نگاشت، فراتر از نگاه‌های تنگ قومی، دینی و فرقه‌ای بود؛ حماسه‌ای که همچنان زنده است و خونی که همواره می‌جوشد و هر انسان حقیقت‌جو و آزاده‌ای را با هر دین و ملیتی در هر نقطه از زمین و زمان، تحت تأثیر قرار می‌دهد.



در سال ۶۱ هجری، تنها پنجاه سال پس از رحلت پیامبر خدا، نوۀ او در حالی که همه یاران و عزیزانش را در جنگی نابرابر از دست داده بود، مظلومانه و تنها در محاصره لشکریان فراوان ایستاد و به جنگجویانی که خود را پیروان و لشکریان اسلام می نامیدند، ندا داد: «اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، دست کم درباره همین دنیایان آزاده باشید.» او این جمله را به عنوان یکی از پیام های ماندگار قیام خود به یادگار گذاشت تا به همگان نشان دهد همچون جد بزرگوارش برای تکمیل و گسترش مکارم اخلاقی قیام کرده است و آنچه به اسم دین معرفی می شود، هیچ نسبتی با اسلام حقیقی ندارد.

آن حضرت جان خود و عزیزانش را فدا کرد تا دین را از چنگال کسانی که آن را وارونه ساخته و به ابزاری برای خودخواهی و قدرت طلبی تبدیل کرده بودند رها سازد؛ دینی که قرار بود انسان را از بند زنجیرها و شهوات نجات دهد، ولی خودش به دست خودکامگی ها و جهالت ها اسیر شد. داستانی که کم و بیش در همه ادیان و مذاهب جریان داشته و همچنان به عنوان مهم ترین خطر، دین و دینداری را تهدید می کند. اینجاست که اهمیت و ضرورت موضوع «نجات» بیش از هر زمان آشکار می شود و ابعادی بسیار گسترده تر از آنچه ابتدا به نظر می رسید را در بر می گیرد.

یکی از القاب امام حسین علیه السلام «کشتی نجات» است؛ تعبیری که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن حضرت به کار رفته و بر اساس آن، جایگاه معنوی ایشان در عرش الهی این گونه توصیف شده است. در نوشتاری که پیش روی شماست تلاش کرده ایم در حد توان محدود خود، مفهوم و ابعاد این ویژگی را بررسی و تشریح کنیم و از این طریق با گوشه ای از فضائل آن امام والامقام و آموزه ای مهم از هدایت های قرآن و اهل بیت علیهم السلام آشنا شویم.

قرآن موضوع نجات را با روشی شگفت انگیز و بی مانند به گونه ای تبیین کرده است که هم عقل و منطق را اقناع می کند و هم دل و احساسات متعالی انسان را به زیباترین شکل تحت تأثیر قرار می دهد. این کتاب، نجات را نه در قالبی بیرونی و تحمیلی، بلکه در تحولی درونی جستجو می کند؛ تحولی که از قلب آغاز می شود، با یاد خدا رشد می کند و در سلامت و آزادگی روح به کمال می رسد. از این روست که



قرآن خود را بارها «هدایت و رحمت» نامیده و مأموریتش را نه صرفاً انتقال احکام، بلکه زنده کردن دل‌های خفته اعلام کرده است. امام حسین (علیه السلام) نیز همین هدایت و رحمت را در رفتار و گفتار خود بروز داد و راهی را گشود تا مسیر دست‌یابی به نجات هموارتر گردد.

آنچه پیامبران و مصلحان بزرگ الهی در طول تاریخ آورده‌اند و همه تلاش‌ها و مجاهدت‌هایی که انجام داده‌اند، برای رساندن انسان به همین هدف متعالی بوده است؛ اما قرآن این درس را کامل‌تر از دیگران و به زیباترین بیان ارائه داد و حسین بن علی (علیه السلام) آن را به بهترین شکل در عمل تحقق بخشید. آن حضرت با جهاد و فداکاری و استقامتی بی‌نظیر، علاوه بر ارائه الگویی جاودان برای پیشرفت در مسیر تعالی و نجات، خودش به یکی از برجسته‌ترین مجاری رحمت و نجات الهی تبدیل شد تا همچون کشتی مطمئنی، پناهگاه کسانی باشد که در دریای طوفانی و تاریک دنیا گرفتار شده‌اند.

اما این حقیقت ارزشمند و تابناک نیز اگر به درستی فهمیده نشود، می‌تواند همچون بسیاری دیگر از آموزه‌های دینی و معنوی به سوء تفاهم‌هایی جدی بینجامد و مانعی در برابر دریافت هدایت و رحمت الهی ایجاد کند. لذا لازم است کسانی که می‌خواهند در این مسیر گام بردارند، ابتدا شناخت صحیحی از آن به دست آورند و درباره پرسش‌های بنیادینی که در این زمینه مطرح است، مطالعه و اندیشه کنند. «کشتی نجات» بودن امام حسین (علیه السلام) به چه معناست؟ نجات از چه؟ و چگونه؟ آیا همان‌گونه که برخی می‌پندارند، شهادت آن حضرت فدیة‌ای است برای گناهان دوستدارانش؟ یا شفاعتی است که بی‌قید و شرط، در قیامت محقق خواهد شد؟ آیا آنچه در این باره گفته می‌شود، با قرآن هماهنگی دارد؟ آیا قرآن کریم درباره مفهوم نجات و راه رسیدن به آن به روشنی سخن گفته و آسیب‌ها و انحرافات این مسیر را تبیین کرده است؟

پرسش‌هایی از این دست، محور سخنرانی‌هایی بود که در دهه اول محرم سال ۱۴۴۷ هجری قمری، مصادف با تیرماه ۱۴۰۴ شمسی، در بنیاد امام علی (علیه السلام) بخارست ایراد شد. آنچه در این مجموعه مطالعه می‌کنید، متن پیاده‌شده و ویراسته آن

جلسات است که با اندکی تکمیل و بازنگری، به صورت مکتوب تقدیم دیدگان شما گرامیان می‌شود. در آن جلسات کوشیدیم نه از روی عادت و تکرار، بلکه با نگاهی تازه و با چراغ قرآن، به جستجوی ابعاد بیشتری از این موضوع مهم و سرنوشت‌ساز بپردازیم و حاصل این تلاش فروتنانه علمی را در معرض نقد و نظر شما بگذاریم. امید است شما نیز با نگاهی نقادانه و روحیه‌ای پرسشگرانه آن را بخوانید و هر گونه ابهام، پرسش و پیشنهاد اصلاحی و تکمیلی را با نگارنده در میان بگذارید. برای این منظور می‌توانید از راه‌های ارتباطی اعلام شده در پایگاه اینترنتی این بنیاد به نشانی imamali.ro استفاده کنید. صوت و تصویر این جلسات که همراه با اسلایدهای آموزشی ارائه شده است نیز در همین پایگاه در دسترس علاقمندان قرار دارد.^۱

خدای مهربان را بابت این توفیق شاکرم و از همه عزیزانی که مراحل گوناگون آماده‌سازی، ارائه و ویرایش این متن، مرهون همت و همکاری و لطف آنان بوده است، صمیمانه سپاسگزارم و بهترین پاداش الهی و عنایات سرور و سالار شهیدان را برایشان خواستارم. امید آنکه این تلاش اندک و ناقابل، مقبول نگاه کریمانه این درگاه قرار گیرد و توفیق عمل به دانسته‌ها و تلاش برای شناخت و معرفی حقایق بیشتر، نصیبمان گردد.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

سید حمید حسینی

بنیاد امام علی (علیه السلام)، بخارست

بهار ۱۴۰۵ هجری شمسی



۱. برای دسترسی به ویدیوها می‌توانید این کد را اسکن کنید.





مفهوم نجات و رحمت واسعة الهی

بسیاری از ما بارها این جمله معروف را به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم که آن حضرت دربارهٔ نوّه عزیز خود چنین فرموده‌است:

إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ.

به‌راستی حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.

اگر به معنای گسترده و عمیق این جمله بیشتر فکر کنیم، درمی‌یابیم موضوع بسیار مهمی در آن مطرح شده و برای نشان دادن اهمیتش، تشبیهی در حد نجات یافتن از غرق شدن در آن به‌کار رفته است. هدف از چنین تعبیری این است که بدانیم شرایط ما در زندگی به‌گونه‌ای است که همواره در معرض خطر گم شدن و غرق شدنیم و باید تلاش کنیم خود را از این تهدید نجات دهیم؛ لذا به چراغی برای یافتن راه و کشتی ایمنی برای نجات از نابودی نیازمندیم.

البته این جمله دقیقاً با همین الفاظ در کتاب‌هایی که منبع حدیث شمرده می‌شوند نقل نشده؛ ولی محتوای آن را می‌توان با تعابیر دیگری در این منابع به دست آورد و از این طریق نسبت به اصالت و اعتبار نقل چنین مضمونی اطمینان حاصل کرد.

اما باید توجه داشت که دقت به معنا و مفهوم این حدیث، مهم‌تر از بررسی سند و الفاظ آن است؛ زیرا در این زمینه ابهام و مشکل بیشتری وجود دارد و متأسفانه

برداشت‌هایی از آن در میان برخی از شیعیان رواج یافته که شبیه باور کسانی است که خود را پیروان حضرت عیسی علیه السلام می‌نامند. همان‌گونه که آنان می‌گویند مسیح به صلیب کشیده شد تا موجب نجات بشریت شود، اینان نیز سفینه نجات بودن امام حسین علیه السلام را به این معنا می‌دانند که آن حضرت به شهادت رسید تا فدیة‌ای برای دوستدارانش باشد و بدین وسیله گناهان آنها بخشیده شود. براین مبنا، آنها معتقدند اگر خطایی مرتکب شویم، ولی پس از آن برای امام حسین علیه السلام سوگواری کنیم، مشمول لطف و بخشش الهی خواهیم شد.

برای فهم بهتر مقصود این روایت و آشنایی با یکی از موضوعات مهم قرآنی و حدیثی، لازم است ابتدا به پرسش‌های متعددی پاسخ دهیم. پرسش‌های مهمی چون:

آیا «کشتی نجات» بودن امام حسین علیه السلام واقعاً از ویژگی‌های خاص آن حضرت و حقیقتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره کرده‌اند؟ مگر ایشان در مقایسه با امامان دیگر از چه امتیازی برخوردار بوده‌اند که این توصیف فقط برای ایشان ذکر شده است؟ آیا احادیث بیانگر این موضوع، با آموزه‌های قرآنی هماهنگی دارد؟ آیا در قرآن نیز می‌توان اثری از وسیله نجات بودن امام حسین علیه السلام به دست آورد؟ اساساً قرآن چه موضوعی را عامل نجات انسان می‌داند؟ مفهوم نجات در قرآن و ادیان دیگر چیست؟ ما از چه چیزی باید نجات پیدا کنیم؟ کیفیت و شیوه دستیابی به این نجات چگونه است؟ آیا منظور از نجات، رهایی از مشکلات زندگی، شفای بیماری‌ها و رفع حاجت‌هاست؟ و پرسش‌های دیگری که پس از تأمل در این موضوع به ذهن می‌رسد.

در این مجموعه به بررسی چنین پرسش‌هایی خواهیم پرداخت و برای یافتن پاسخی که قرآن و عترت به آنها داده‌اند، تلاش خواهیم کرد تا شناختمان را نسبت به این موضوع مهم و کاربردی افزایش دهیم و از این طریق، از توسل، عزاداری و ابراز محبت‌هایی که به آن حضرت انجام می‌دهیم بهره بیشتری ببریم.

مقام والای حسین علیه السلام

نخستین گام در این مسیر این است که نسبت به جایگاه والای معنوی آن حضرت، شناخت بیشتری به دست آوریم. براساس آنچه در برخی منابع حدیثی نقل شده، امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانشان از امام حسین علیه السلام روایت کرده است زمانی که کودک خردسالی بودم، خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم، در حالی که اُبی بن کعب نزد ایشان بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا مرا دید، شادمان شد و فرمود:

مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ.
خوش آمدی ای اباعبدالله، ای زینت آسمان ها و زمین.

اُبی از این سخن تعجب کرد و گفت: یا رسول الله! مگر کسی غیر از شما زینت آسمان ها و زمین است؟ بر اساس این روایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود:
إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ.
مقام حسین بن علی در آسمان، والاتر از مقام او در زمین است.

آری، جایگاه معنوی امام حسین علیه السلام در نگاه آسمانیان، بسیار برتر از فضائلی است که در جمع زمینیان، درباره آن حضرت گفته و فهمیده می شود. همین عظمت و جایگاه ملکوتی است که موجب شده در برخی روایات، منزلت ایشان در پشت پرده هستی این گونه بیان شود که عبارت «مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ» به عنوان توصیف مقام آن حضرت، در سمت راست عرش خدا نوشته شده و این گونه، نقش ایشان را در مسیر معنویت و قرب الهی برجسته ساخته است.^۱

منزلت سیدالشهداء علیه السلام در میان اولیای الهی و پیشوایان دین به گونه ای است که برخی از اوصاف و فضائل مشترک آن بزرگواران، به صورت خاص و با تأکید بیشتری درباره ایشان مطرح می شود. از جمله این ویژگی ها، همین نجات بخش بودن است. به این معنا که اگرچه همه اهل بیت علیهم السلام به عنوان کشتی نجات و راه رهایی

از نابودی معرفی شده‌اند، اما در متون دینی، از نجات بخش بودن امام حسین علیه السلام با تأکید بیشتری سخن به میان آمده است.

یکی از روایاتی که درباره نجات بخش بودن همه امامان اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوید، حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود:

إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ!

داستان خاندان من در میان شما، همچون داستان کشتی نوح است. هرکس بر آن سوار شد، نجات یافت و هرکس آن را ترک کرد، نابود شد.

در این حدیث نورانی، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتی نوح تشبیه شده‌اند؛ زیرا قرآن کریم سوار شدن بر آن کشتی را در داستان طوفان به عنوان تنها راه نجات از عذاب ذکر می‌کند:

﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾
(العنکبوت: ۱۵)

پس او را و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم.

براساس حدیث سفینه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان جایگاه و نقشی را که کشتی نوح در آن جریان ایفا کرد، برای همه اهل بیت خود ذکر می‌کند. باین حال آن حضرت در جایی دیگر امام حسین علیه السلام را به صورت خاص دارای چنین جایگاهی می‌داند و کشتی نجات معرفی می‌کند. آن حضرت در احادیثی مشابه، با تعبیر

۱. این حدیث در بسیاری از منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است؛ تا جایی که گفته شده آن را بیش از صد عالم اهل سنت نقل کرده‌اند که از جمله آنها می‌توان به أحمد بن حنبل در کتاب مسندش، حافظ أبو نعیم اصفهانی در حلیۃ الأولیاء، ابن عبد البرّ در الإستیعاب، محمّد بن طلحة الشافعی در مطالب السؤول، ابن اثیر در النهاية و سبط ابن جوزی در التذکرة اشاره کرد.

«باب نجات الأمة»^۱ یعنی درگاه نجات همه امت اسلامی معرفی شده است. با کنار هم قرار دادن این احادیث، می‌توان نتیجه گرفت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در میان اهل بیت علیهم السلام از جایگاهی ویژه و مقامی خاص برخوردارند و با وجود اینکه همه امامان، نجات‌بخش و موجب سعادت‌اند، ولی آن حضرت به‌گونه‌ای متفاوت، نجات و سعادت گروهی از مؤمنان را تضمین می‌کند. در بعضی از منبرها و مداحی‌ها برای بیان و توضیح این خاص بودن، عبارتی خوانده می‌شود که درحقیقت، حدیث نیست؛ بلکه مرحوم شیخ جعفر شوشتری این مطلب را از قول خودش در کتاب «خصائص الحسینیه» بیان می‌کند و می‌گوید:

كُنَّا سُفُنَ النَّجَاةِ وَلَكِنْ سَفِينَةُ جَدِّي الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ وَفِي لُجَجِ الْبَحَارِ أَسْرَعُ.

همه ما کشتی‌های نجاتیم، اما کشتی جدم حسین علیه السلام از همه وسیع‌تر و در دریا‌های پرتلاطم، سریع‌تر است.

برای پی‌بردن به درستی این مطلب، فقط کافی است قضاوت را به وجدان خود بسپاریم و به همین نکته ساده فکر کنیم که چرا حتی برخی از ارامنه و یهودیان به امام حسین علیه السلام متوسل می‌شوند و برای ایشان نذر می‌کنند؟ چنین باور و رفتاری چه معنایی دارد؟ آیا این‌گونه واقعیت‌ها نمایانگر وسیع‌تر بودن سفینه سیدالشهداء علیه السلام نیست این حقیقت را آشکار نمی‌سازد که کشتی نجات آن حضرت، افراد بیشتری را در خود جای می‌دهد؟

وسعت این کشتی تا جایی است که هر کس در قلبش آثاری از سلامت، عشق و حقیقت‌طلبی وجود داشته باشد، همین که با شخصیت امام حسین علیه السلام آشنا شود، احساس می‌کند او را با تمام وجودش دوست دارد و خود را در رابطه‌ای نزدیک با آن حضرت می‌بیند؛ تا جایی که می‌تواند علاقه و توجه ایشان را نسبت به خودش، به‌وضوح درک کند.

۱. بشارة المصطفی (ص)، ج ۱، ص ۱۹۷ و الأمالی (للمصدق)، ج ۱، ص ۱۱۲.

فرا‌تر از زمان

موضوع نجات بخش بودن سیدالشهداء (علیه السلام) فقط برای معاصران آن حضرت، همراهان و عزاداران پس از شهادت ایشان نیست. در برخی روایات چنین نقل شده که انبیای الهی نیز برای امام حسین (علیه السلام) سوگواری می‌کردند و به ایشان توسل می‌جستند.

روایات متعددی در منابع حدیثی وجود دارد که می‌گوید: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جریان جنگ صفین، مسیر لشکر نود هزار نفری خود را به گونه‌ای تغییر داد تا آنها را از کربلا عبور دهد. این جریان که مربوط به بیست و چهار سال قبل از حادثه کربلاست، نشان می‌دهد حقیقت امام حسین (علیه السلام) حقیقتی فرا‌تر از زمان و مکان است.

نجات و رحمت واسعه

زیربنایی‌ترین موضوع برای درک مفهوم «سفینه النجاة» شخصیتی چون امام حسین (علیه السلام) توجه به نجات بخشی و رحمت واسعه الهی است. زیرا اگر با این حقیقت عمیق قرآنی آشنا شویم، راز نقش آفرینی اولیای خاص خدا در این زمینه را بهتر در خواهیم یافت.

نجات، دارای معنایی نسبی است. زمانی که انسان از کمترین رنج‌ها و سختی‌ها رها می‌شود، حس نجات یافتن دارد. مثلاً هر کس پس از تحمل گرمایی طاقت فرسا، با ورود به فضایی خنک، احساس می‌کند به نوعی نجات دست پیدا کرده است! به همین نسبت، وقتی مشکل بزرگ‌تری را پشت سر می‌گذارد، احساس بهتری دارد و خود را در شرایط نجات بالاتری در نظر می‌گیرد. حال اگر به این مفهوم، در ابعاد وسیع‌تری در حد کل موجودات هستی توجه کنیم، به نکته بسیار مهمی پی خواهیم برد و آن، عاملی است که تک تک این موجودات را از دشواری‌ها و مشکلاتی که آنها را تهدید می‌کند، نجات می‌بخشد. از نگاه قرآن کریم، این حقیقت متعالی، خداست که لحظه به لحظه در حال نجات تمام ذرات وجود است:



﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ...﴾ (الأنعام: ١٢)

بگو: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست.» که مهربانی را بر خود مقرر داشته است.

اگر به معنای رحمت گسترده الهی و هدایتی که در همه هستی جریان دارد دقت کنیم، درمی‌یابیم این مفهوم با آنچه که به آن نجات بخشی می‌گوییم، تفاوتی ندارد. زیرا با توضیحی که ارائه شد، دانستیم رسیدن به هر خیر و کمالی، نوعی نجات به شمار می‌آید و رها شدن از هر تنگنا و بدی، به معنای دریافت لطف و رحمت است. خدا در قرآن فرموده است: «رحمت را بر خودم واجب کرده‌ام»؛ درحالی‌که هیچ چیزی بر او واجب نیست و کسی نمی‌تواند از خدا مطالبه‌ای داشته باشد. مفهوم این سخن پروردگار آن است که اقتضای رحمت بی‌انتهایش این است که قطعاً هرکس و هر چیزی را که شایسته دریافت رحمت و نجات او باشد، برخوردار سازد. اینکه خدا در قرآن کریم بیان فرموده: «رحمتم همه چیز را در بر گرفته است.»، یعنی همه ذرات وجود، از نجات بخشی او بهره‌مند می‌شوند. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه: ۵۰)

گفت: «خداوندگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینشش را عطا فرمود و سپس راهبری کرد.»

خدا هر آنچه را آفریده، از کهکشان‌ها و کیهان بزرگ، تا ذره ذره سلول‌ها و اتم‌ها، لحظه به لحظه نجات می‌بخشد؛ زیرا رحمت خود را شامل حالشان می‌کند. اگر رحمت الهی لحظه‌ای قطع شود، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. به‌طور کلی می‌توان گفت: هدایت خداوند یعنی نجات بخشی او و رحمتش؛ هدایتی عام که تمام هستی را در بر گرفته است.

مولوی در مثنوی، با تعابیری زیبا این مفهوم را چنین بیان کرده است:

اصل نقدش داد و لطف و بخشش است
قهر بر وی چون غباری از غش است

وی قصد دارد در این بیت توجه ما را به این نکته جلب کند که در واقع، خداوند دو صفت رحمت و غضب را همراه و در کنار هم ندارد؛ بلکه او سراسر رحمت است. قهر پروردگار مانند غباری است که مانع از رحمتش می‌شود. تمام آیات قرآن درباره عذاب‌های شدید، فقط به همان مانع و حجاب رحمت اشاره دارد. کسی که خودش را از این عشق و مهر بی‌انتها محروم کرده و گرفتار عذاب شده باشد، همین محروم ماندن از لطف و رحمت خدا برایش بسیار دردناک خواهد بود. چه چیزی می‌تواند رنج‌آورتر از این باشد که با همه وجود درک کنیم خدایی بسیار مهربان داریم و او می‌خواهد لطفی بی‌پایان را نصیبمان سازد، ولی ما خود را از آن محروم ساخته‌ایم؟
وی در ابیات بعد چنین ادامه می‌دهد:

از برای لطف عالم را بساخت
ذره‌ها را آفتاب او نواخت
گفت پیغامبر که حق فرموده است
قصد من از خلق احسان بوده است
آفریدم تا ز من سودی کنند
تا ز شهدم دست‌آلودی کنند

همه ذرات هستی بر مبنای لطف و مهر بی‌انتهای خدا پدید آمده‌اند و در هر لحظه با نور رحمت او نواخته می‌شوند. بر همین اساس، در متون دینی برای این نکته تأکید شده که آفرینش خدا برای رسیدن به هدف و مقصودی خاص نبوده است؛ چون خدا نیازی به چیزی ندارد و نمی‌خواهد به جایی برسد. او همه چیز را دارد و بی‌نیاز مطلق است؛ بنابراین اگر می‌آفریند، فقط به دلیل فیض بخشیدن و سود بردن مخلوقات است.



رحمت عام و رحمت خاص

رحمت الهی، رحمتی عام و جبری در سراسر پهنه هستی است. جبری بودن آن، یعنی در هر صورت ذرات وجود، مشمول نجات بخشی و لطف خدا می شوند. روش، میزان، شکل و کیفیت این رحمت نیز از قبل تعریف شده است.

﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾

(الروم: ۵۰)

پس بنگر به آثار مهر خدا که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می کند ...

وقتی زمین بایر می شود و گیاهان می میرند، دوباره رحمت خدا فرا می رسد. چگونه بار دیگر، رویش و رشد شکل می گیرد؟ برگی که جوانه می زند، درختی که شکوفا می شود، میوه ای که به ثمر می رسد، در حال دریافت رحمت الهی است. فیض خداوند به همین صورت در وجود بخشیدن به موجودات، در قالب های مختلف نمایانگر می شود.

اما این جلوه از رحمت الهی، رحمتی ناگزیر و از قبل تعیین شده است؛ درحالی که مهربانی خدا محدودیت را بر نمی تابد. او بی نهایت مهربان است. رحمت او فقط به اندازه ای نیست که درختان شکوفا شوند و بمیرند، میوه ها برسند و تمام شوند، حیوانات رشد کنند و پروار شوند؛ بلکه او رحمتی بی حد و حصر نیز دارد که مهربانی خاص اوست.

رحمت عام خدا همه هستی را در بر می گیرد. همه اجزای هستی با همین مهر الهی برقرار مانده، به نقش آفرینی در این مجموعه بی کران ادامه می دهند. کهکشان ها و ستاره ها نیز با مهربانی خدا در مدار خود حرکت می کنند. فرشتگان نیز با تکیه بر همین رحمت در عالم زیبای ملکوت، بدون هرگونه مشکل، از لطف خدا برخوردار و به تسبیح و تقدیس او مشغول اند؛ اما تمام این مخلوقات، مجبورند در همان مسیر تعیین شده حرکت کنند و نمی توانند بیشتر از حدی که برایشان مقدر شده، تعالی یابند و رحمتی افزون تر را به دست آورند. در این میان، خدا از روی مهربانی اش،

موجودی متفاوت به نام انسان را خلق کرده و آفرینش او را به گونه ای قرار داده است که اختیار داشته باشد و خودش مسیر حرکتش را انتخاب کند. اینجاست که هدایت و رحمت خاص خدا مطرح می شود؛ زیرا رحمتی است که می توان آزادانه انتخابش کرد و به دستش آورد:

﴿... قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ (یونس: ۱۰۸)

از جانب خداوندگارتان حقیقت نزد شما آمده است؛ پس هرکس راه یابد، به سود خود راه یافته و هرکس گمراه شود، به زیان خود گمراه شده است و من عهده دار امور شما نیستم.

هدایت خدا، یعنی رساندن بندگان به آن رحمت ویژه. این گونه آیات در قرآن به انسان توصیه می کند از این فرصت استثنایی بهره بگیرد و با انتخاب درست، رحمتی بی انتها را برای خود برگزیند. فراهم شدن امکان این انتخاب یعنی باز بودن مسیر تعالی تا جایی که فرشته ها در برابر آن، احساس حقارت کنند و بر کسی که نیکی و خیر را بر شهواتش ترجیح داده، سجده کنند؛ و از سوی دیگر، پیدا شدن مجالی گسترده برای ظلم و فساد و جنایت، تا حدی که هیچ حیوان درنده ای به گرد پای آن نرسد. و بدین سبب است که این همه ظلم و شر در عالم وجود دارد.

اینجاست که ضرورت راهنمایی و وجود هشدارهایی جدی در مسیر زندگی انسان بهتر آشکار می شود. موجوداتی که در مسیر تعریف شده خود، به طور پیوسته رحمت خدا را دریافت می کنند، راه خطا نمی روند و به کمالی که خدا برای آنها تعیین کرده، می رسند؛ اما انسان، اختیار دارد و همواره در معرض آزمایش هایی دشوار قرار می گیرد تا بتواند به جایزه ای بزرگ و رحمتی ویژه دست یابد. لذا اگر میل طبیعی او به شهواتش به حال خود رها شود، معلوم نیست در نهایت به رحمت ویژه خدا خواهید رسید یا به عذابی سخت و دردناک؟! به خوشبختی خواهد رسید یا به بدبختی و شقاوت همیشگی؟!

ما گاهی چیزی را دوست داریم و آن را مفید و نجاتبخش به حساب می آوریم؛

حال آنکه عین گرفتاری ماست. مثلاً غذای چرب، شیرین و سرخ شده را با میل و اشتهای فراوان می‌خوریم و تصور می‌کنیم در هر چیزی که مطابق اشتها، طبع و آسایش ظاهری ماست، رحمت وجود دارد؛ اما کسی که تخصص پزشکی داشته باشد تشخیص می‌دهد که چنین غذایی برای ما مضر است. قرآن در این باره می‌گوید:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۲۱۶)

و چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، درحالی که برای شما بهتر است و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، درحالی که برای شما بد است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

پیام رحمت، راهنمای نجات

با توجه به آنچه گذشت بهتر متوجه می‌شویم که چرا قرآن همواره پیام پیامبران و دعوت انبیا را هدایت و رحمت معرفی می‌کند:

﴿هَٰذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (الحجرات: ۲۰)

این بینش‌هایی است برای مردم، و راهبری و رحمتی برای گروهی که باور دارند.

این پیام‌های آسمانی، جلوه‌هایی از مهربانی و لطف خداوند است؛ همچون نسخه‌های پزشکی که با دقت و دلسوزی بیمارانش را از خوردن بعضی خوراکی‌ها نهی می‌کند؛ چراکه او بهتر می‌داند چه چیزی به سود یا زیان آنهاست. واجبات و محرمات و دستورالعمل‌های دینی نیز توصیه‌هایی رحیمانه است که با در نظر گرفتن خیر و صلاح انسان ارائه شده است. دعوت خدا به اقامه نماز و دیگر عبادات، برای این نیست که سودی به او برسد؛ بلکه او می‌خواهد ما را پاک نگه دارد و از این طریق با او پیوند برقرار کنیم و در سایه این ارتباط، به اوج و تعالی برسیم.

مولوی به زیبایی بیان می‌کند که خدا اولیای خود، یعنی پیامبران و امامان را از عالم ملکوت به زمین آورد تا جلوه‌ای از رحمت و هدایت او باشند:

زان بیاورد اولیا را بر زمین
تا کنندشان رحمة للعالمین

این بزرگان، نماد محبت الهی هستند و حضورشان برای این است که انسان را به رستگاری و رحمت و ویژه پروردگار برسانند. پیام حضور آنان، تجلی محبت و هدایت خدا به بندگانش است. لذا در ادامه می‌گوید:

خلق را خواند سوی درگاه خاص
حق را خواند که وافر کن خلاص

اولیای خدا چنین‌اند: از یک سو پیوسته مردم را به سوی رحمت الهی فرا می‌خوانند و از سوی دیگر، بی‌وقفه از خدا طلب بخشش و آمرزش برای آنان دارند:

جهد بنماید ازین سو بهر پند
چون نشد گوید خدایا در میند
رحمت جزوی بود مرعام را
رحمت کلی بود همام را

بیان کردیم خدا رحمتی عام دارد که ذره‌ذره وجود از آن بهره‌مند می‌شوند. تعبیری که مولوی برای این رحمت عمومی به کار می‌برد، «رحمت جزئی» است؛ زیرا تمام اجزای وجود را در بر می‌گیرد. ولی تأکید او بر این است که باید بکوشیم تا به رحمت خاص الهی دست یابیم، رحمتی که مولوی از آن به «رحمت کل» تعبیر می‌کند. او می‌گوید شکوفایی یک گل، رسیدن یک میوه و دستیابی دیگر موجودات به کمالات، امری پسندیده و نیکوست؛ اما رحمت اصلی و مهم‌تر، رحمت کلی خداوند



است؛ همان رحمتی که افراد خاص، بر مبنای تلاش و انتخاب درست، به آن می‌رسند. به همین دلیل، آن را «رحمت خاص» نامیدیم.

رحمت جزوش قرین گشته به کُل رحمت دریا بود هادی سُبُل

گل، آن رحمت جزئی را دریافت کرده و این‌گونه زیبا و خوشبو شده، اما رحمت اصلی و مهربانی ویژه خدا را باید با انتخاب راه درست و پیروی از آموزه‌های پیامبران به دست آورد. اینجاست که درمی‌یابیم چرا انبیا می‌گفتند: «ما آمَدیم شما را نجات بدهیم»: ﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾ (غافر: ۴۱)
«وای قوم من، مرا چه می‌شود که شما را به نجات می‌خوانم و شما مرا به آتش می‌خوانید؟»

یعنی آنها انسان‌هایی سرشار از عشق و محبت بودند که به دنبال افراد بیشتری می‌گشتند تا نجاتشان دهند؛ اما وقتی با مقاومت و مخالفت آنها مواجه می‌شدند، می‌گفتند: ما برای نجات شما آمده‌ایم، ولی شما می‌خواهید ما را به سمت آتش ببرید.

این رحمت خاص، همان چیزی است که در ادیان مختلف با تعبیرهای گوناگونی بدان اشاره شده است: بهشت، کمال مطلق، فنا، وصال یا لقاء خدا. نام‌ها و تعابیر، ممکن است متفاوت باشند؛ اما نکته اصلی این است که درک کنیم خدا مهربان است، هستی بر پایه عشق و رحمت جریان دارد و هدف او نجات ماست.

اکنون با توجه به تفاوت رحمت عام و خاص خدا و نقش اولیای او در این زمینه، بهتر دریابیم که «سفینه النجاة» بودن امام حسین (علیه السلام) به چه معنایی است. سیدالشهداء (علیه السلام) با فداکاری و سلوک معنوی خود، مسیری ویژه را برای رشد واقعی و برخورداری از رحمت خاص خدا گشوده و در جستجوی کسانی است که در این مسیر قرار می‌گیرند، تا آنها را نجات دهد و زمینه رسیدنشان به این مهرورزی مخصوص را فراهم آورد.





بهشت، نماد رحمت خاص الهی

مهم‌ترین تعبیری که بارها در قرآن و متون دینی دربارهٔ رحمت خاص الهی به کار رفته، تعبیر بهشت است. بهشت همان مقصد و جایگاهی است که در آن می‌توان به نجات اصلی و رستگاری بزرگ موعود، دست یافت. بارها در قرآن و انجیل، و گاهی در تورات و دیگر کتاب‌های آسمانی بر این نکته تأکید شده است که خدا نجات اصلی، فوز عظیم و رحمت بی‌کران خود را در زندگی پس از مرگ و در جهانی دیگر به مؤمنان و نیکان ارزانی خواهد داشت:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة: ۷۲)

خدا به مردان و زنان مؤمن باغ‌هایی را وعده داده است که از زیر آنها نهرها روان است و در آن جاودانه خواهند بود و آسایشگاه‌هایی پاکیزه در باغ‌هایی ماندگار؛ البته خشنودی خدا بزرگ‌تر است. این است همان کامیابی سترگ.

گاهی خدا در کنار تعبیر بهشت، برای کسانی که ژرف‌نگر و اهل دقت‌اند، به درجات بالاتری از نجات و رحمت نیز اشاره می‌کند؛ همان‌گونه که آیه فوق، پس از بیان اینکه نجات وعده داده شده، در بهشت محقق خواهد شد، تصریح می‌کند

که مطلوبی فراتر از بهشت نیز وجود دارد و آن رحمت خاص تر، رضوان خدا و خشنودی اوست.

اما آنچه در این میان اهمیت دارد این است که قرآن خودش اعلام کرده که سخنانش رمزگونه و در قالب مثال است و این مثال ها را برای روشن تر شدن حقایق عمیق و پیچیده ارائه می کند. این نکته حتی درباره خود بهشت نیز به صراحت بیان شده است:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ

وَضَلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾ (الرعد: ۳۵)

مثال باغی که به پرواپیشگان وعده داده شده، این است که از زیر آن نهرها روان است و خوراک هایش و سایه اش همیشگی است. این است فرجام کسانی که پروا داشتند و فرجام حق پوشان، آتش است.

اینکه قرآن کریم بارها بهشت را مکان فوق العاده ای توصیف کرده: پر از درختان، نهرهای آب، شیر و عسل، میوه های خوش طعم و غذاهای لذیذ؛ همه اینها فقط برای نزدیک تر کردن تصور و ذهنیت ما به مفاهیمی مهم تر است که به سادگی نمی توان از خود آنها سخن گفت. اگرچه نعمت های بهشتی ذکر شده در قرآن، بسیار خوب و ارزشمندند؛ اما خدا رحمت بی نهایت بزرگ و ارزشمندتری را برای انسان در نظر گرفته که چیزهایی مثل گلایی، سیب، شیر، عسل و امثال آن، در برابرش بسیار ناچیز و اندک اند.

البته این سخن بدان معنا نیست که خدا چنین نعمت هایی را به بهشتیان عطا نمی کند. قطعاً کسانی که در پی این گونه پاداش ها باشند، به همان خواهند رسید؛ اما بلند نظرانی نیز وجود دارند که در جستجوی رحمت و برکتی فراتر از این مسائل اند. آنان رسیدن به چنین نعمت هایی را برای خود کافی نمی دانند و خواسته و هدفشان، وصال محبوب حقیقی و لقاء، محبت و عشق اوست.

البته نام ها و مثال ها چندان اهمیتی ندارند. آنچه در این بحث از اهمیت بیشتری

برخوردار است و به ما کمک می‌کند منظور از کشتی نجات بودن امام حسین (علیه السلام) را بهتر درک کنیم، این است که بدانیم آن حضرت ما را به کجا هدایت می‌کند و چگونه ما را نجات می‌دهد. نکته کلیدی برای درک این حقیقت، این است که بدانیم خدا بندگان را بسیار بیشتر از آنچه در تصور ما می‌گنجد دوست دارد و برای آنها جز خیر، نیکی و سعادت نمی‌خواهد.

وقتی سخن از محبت خدا نسبت به بندگان به میان می‌آید، باید توجه داشت که او بهترین‌های حقیقی را برای آنها در نظر گرفته است و به خیر و خوبی‌های اندک و ظاهری بسنده نمی‌کند. خدا بهتر از هر کسی به حقایق هستی آگاهی دارد و می‌داند این دنیا محدود و گذراست و خوبی حقیقی در جهانی دیگر تحقق می‌یابد. بنابراین سختی‌ها و مشکلاتی که در این دنیا برای آدمی پیش می‌آید، هرگز به این معنی نیست که خدا او را دوست نداشته و محبتش را از او دریغ کرده است. از نگاه قرآن، زندگی اصلی انسان پس از پایان این دنیا آغاز می‌شود؛ لذا آنچه در آن سرا برای او در نظر گرفته شده، اهمیت دارد و ملاک برخورداری از لطف و محبت خدا خواهد بود:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (العنکبوت: ۶۴)

و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست و بی‌تردید، سرای واپسین، زنده بودن واقعی است؛ البته اگر بدانند.

در این آیه، پس از بیان اینکه زندگی حقیقی در سرایی دیگر محقق خواهد شد می‌فرماید: «اگر بدانند»؛ زیرا توجه به این نکته و پذیرش آن برای افراد ظاهرین دشوار است. بسیاری از ما نیز به آن توجه نمی‌کنیم و هر قدر به ما تذکر داده شود که این زندگی، کوتاه و کم‌ارزش است و زندگی اصلی و همیشگی ما بعد از مرگ آغاز خواهد شد، باز هم به لذت و خوشی اکنون خود اهمیت می‌دهیم و ترجیح‌حمان این است که فعلاً سختی نکشیم.

نکته مهم این است که در دنیا همه چیز محدودیت دارد؛ هم لذت‌هایش زودگذر

است و هم رنج‌هایش. در کنار خوشی‌ها، مشکلات بی‌شماری وجود دارد و از طرفی، مصیبت‌های این جهان، هرچند سخت باشد، بالاخره تمام می‌شود. وقتی انسان وارد زندگی اصلی خود شود، با خود می‌گوید: آیا همه آنچه در دنیا برایش حرص می‌زدیم و تلاش می‌کردیم، همین بود؟! گویی تمام این سال‌ها، در حدّ یک لحظه بود و تمام شد. در چنین شرایطی هر کسی آرزو می‌کند ای کاش بر نجات و زندگی اصلی تمرکز پیدا می‌کردم.

مولانا این زندگی اصلی را این‌گونه به زیبایی و هنرمندانه به تصویر می‌کشد:

در رنگ یار بنگر تا رنگ زندگانی
بر روی تو نشیند ای ننگ زندگانی
هر ذره‌ای دوان است تا زندگی بیابد
تو ذره‌ای نداری آهنگ زندگانی؟

مولوی در این ابیات توصیه می‌کند که به مهم‌ترین موضوع، یعنی حیات واقعی توجه کنید تا زندگی تازه‌ای به سمت شما جریان پیدا کند.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، تمام ذرات عالم در حال جذب رحمت الهی‌اند و خدا پیوسته مهربانی خود را در همه جا جاری می‌سازد. بذری جان را به گیاه تبدیل می‌کند، به شکوفایی و ثمر می‌رساند، سپس آن را در وجود انسان، به سطحی بالاتر از حیات ترفیع می‌دهد. پس آیا در شرایطی که همه اجزای هستی برای حیات تو تلاش می‌کنند، خودت نمی‌خواهی قدمی برای زندگی اصلی برداری؟

اندر حیات باقی یابی تو زندگان را
وین باقیان کیانند؟ دلتنگ زندگانی
آنها که اهل صلحد بردند زندگی را
وین ناکسان بمانند در جنگ زندگانی

آنها که به‌سوی دیار باقی شتافته‌اند، تازه فهمیده‌اند که زندگی واقعی آنجا آغاز



می‌شود؛ ولی ما که در این دنیا مانده‌ایم و برای رسیدن به زندگی حقیقی دلتنگی می‌کنیم. هر قدر هم که از لذت، مقام، ثروت یا موقعیت برخوردار شویم، باز هم در دل می‌گوییم: شادی حقیقی کجاست؟! چرا که درواقع، دل خوش، فقط آن سوی این زندگی و در حیات اخروی پیدا می‌شود.

از نگاه مولوی راه رسیدن به آن شادی و خوشی حقیقی، اهل صلح بودن است؛ کسانی که با همه مهربان باشند، برنده واقعی زندگی خواهند بود؛ ولی کسانی که مدام بر سر مسائل کم‌ارزش دنیا نزاع می‌کنند، همچنان در حال جنگ و کشمکش و تلخی باقی می‌مانند.

اهمیت انتخاب درست

البته سخن قرآن این نیست که برای رسیدن به نجات و آخرتی نیکو، حتماً باید در این دنیا با سختی، فقر یا رنج فراوان زندگی کنیم. خدا برای بندگان خود، خیر و خوبی می‌خواهد؛ دارایی، زیبایی، آرامش و لذت را برای آنان می‌پسندد؛ اما همواره نکته‌ای مهم را به ما یادآوری می‌کند و آن «عاقل بودن» و «انتخاب درست» است. انسان عاقل همیشه در زندگی خود با محاسبات منطقی قدم برمی‌دارد و سود و زیاد واقعی را در نظر می‌گیرد. فردی را تصور کنید که جواهراتش را برداشته، آنها را در دریا می‌اندازد و با شنیدن صدای افتادنشان در آب، به وجد می‌آید، خنده و شادی می‌کند و از اینکه صدای زیبایی می‌شنود لذت می‌برد. چه توصیفی برای او خواهید داشت؟ اکثر مردم می‌گویند: «عجب کار احمقانه‌ای!» اگر کسی به او بگوید این کار بی‌معناست، ناراحت می‌شود و پاسخ می‌دهد: «تو نمی‌توانی ذوق هنری مرا درک کنی؛ این صدا، واقعاً جذاب است.» بله، ممکن است صدای زیبایی به گوش برسد؛ ولی همین صدا با انداختن سنگی کوچک هم ایجاد می‌شود. چرا باید به خاطر چنین لذتی، جواهرات باارزش‌ت را از دست بدهی؟!

قرآن بارها به مخاطبانش هشدار می‌دهد که نباید امور ارزنده را قربانی مسائل کم‌ارزش کرد و چیزهای باارزش را به خاطر چیزهایی کم‌اهمیت از دست داد. مثلاً می‌گوید:

﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي

الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (التوبة: ۳۸)

آیا به جای سرای واپسین به زندگی دنیا رضایت دادید؟ حال آنکه بهره دنیا در برابر سرای واپسین جز اندکی نیست.

این تأکید و اصرار قرآن و پیشوایان دین، به حدی بوده که گاهی برخی افراد بی دقت را دچار بدفهمی و اشتباه کرده است. مولانا در داستانی مفصل در مثنوی خود به نمونه ای از این برداشت های اشتباه پرداخته و نکات آموزنده ای را در قالب شعر و داستان بیان کرده است. او می گوید روزی پیامبر ﷺ به عیادت یکی از اصحابش رفت که بسیار بیمار بود. آن حضرت پس از مشاهده شرایط سخت بیمار به او گفت: «این حال تو، طبیعی به نظر نمی رسد. شاید دعایی کرده ای که به این وضع افتاده ای.» مرد در ابتدا انکار کرد؛ اما آن حضرت از او خواست تا بیشتر فکر کند. مرد پس از کمی تأمل گفت: «بله، یادم آمد. من به خاطر مکر نفس و گناهایی که مرتکب می شدم، از خودم بسیار خشمگین بودم. لذا دعا کردم و گفتم: پروردگارا! پیامبرت فرموده این دنیا، گذرا و کوتاه است و عذاب آخرت، دشوار و سنگین خواهد بود؛ پس عذاب های آخرت را در همین دنیا بر من نازل کن تا از تحمل سختی های آخرت در امان بمانم. پس این سختی هایی که اکنون تحمل می کنم، نتیجه دعای خودم است.»

مولوی می گوید پیامبر در پاسخ وی فرمود: «تو همچون مورچه ای هستی که از خدا خواسته ای کوهی را بر دوشت بگذارد. تحمل عذاب آخرت، بسیار دشوار است. راه عاقلانه، گناه نکردن است؛ نه اینکه از خدا طلب کنی که در همین دنیا عذاب شوی!»

گفت پیغامبر مر آن بیمار را
چون عیادت کرد یار زار را
که مگر نوعی دعایی کرده ای
از جهالت زهربایی خورده ای



یاد آور چه دعا می‌گفته‌ای
 چون ز مکر نفس می‌آشفته‌ای
 من همی‌گفتم که یا رب آن عذاب
 هم درین عالم بران بر من شتاب
 تا در آن عالم فراغت باشدم
 در چنین درخواست حلقه می‌زدم
 این چنین رنجوری پیدام شد
 جان من از رنج بی آرام شد
 گفت هی هی این دعا دیگر مکن
 بر مکن تو خویش را از بیخ و بن
 تو چه طاقت داری ای مور نژند
 که نهد بر تو چنان کوه بلند
 حد ندارد وصف رنج آن جهان
 سهل باشد رنج دنیا پیش آن
 ای خنک آن کو جهادی می‌کند
 بر بدن زجری و دادی می‌کند
 تا ز رنج آن جهانی وا رهد
 بر خود این رنج عبادت می‌نهد

پیام اصلی پیامبران، دعوت به عقلانیت و هوشیاری است. آنها هرگز نگفتند به دنبال فقر یا محرومیت بروید و خود را در رنج و سختی قرار دهید؛ بلکه تأکیدشان بر این بوده که با دقت و سنجش، به گونه‌ای عمل کنید که بیشترین منفعت را برای شما داشته باشد. از روی منطق، فکر و بررسی کنید چه چیزی برای شما مفیدتر است و تلاش کنید که به بیشترین لذت برسید. اگر این گونه فکر کنید، می‌بینید قطعاً ارزش ندارد کسی به خاطر مسائل دنیوی، دلی را بشکند، ولی در آخرت گرفتار شود. قرآن با منطقی بی‌نظیر، مسیر درست را به روشنی نشان می‌دهد و از ما می‌خواهد

دچار اشتباه محاسباتی نشویم و رحمت و یثه خدا را با هیچ چیزی مبادله نکنیم. از نگاه قرآن، برای جست و جوی نجات و رسیدن به فوز عظیم، حتی لازم نیست حتماً فرستادگانی از سوی خدا ما را موعظه کنند؛ بلکه اگر کسی واقعاً مشتاق نجات معنوی باشد، همین که بداند جهان بر پایه نظم و قوانینی دقیق استوار است، با دقت در پدیده‌های شگفت‌انگیز هستی، بالاترین پندها را می‌آموزد و شوق تعالی و تلاش برای اصلاح و ارتقا، در دلش می‌جوشد. در برخی روایات نقل شده است که اهل بیت (علیهم‌السلام) وقتی برای نماز شب برمی‌خاستند، به آسمان خیره می‌شدند و آیاتی همچون این آیه را زیر لب زمزمه می‌کردند:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (آل عمران: ۱۹۱)

همانان که خدا را ایستاده و نشسته و خوابیده بر پهلویشان یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ ای خداوندگار ما، این را بیهوده نیافریدی؛ تو پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش حفظ کن.

در این آیه دیدن عظمت و شگفتی آسمان، سبب توجه به هدفمندی آفرینش معرفی می‌شود؛ اما بلافاصله سخن از عذاب آتش به میان می‌آید! سؤالی که اینجا ذهن را مشغول می‌کند، این است که چه ارتباطی میان مشاهده شگفتی‌های آسمان و دغدغه نجات از عذاب وجود دارد؟

کسی که این نکته را درک کند که تمام اجزای نظام آفرینش، با حساب و کتابی دقیق ساخته شده است، مطمئن می‌شود خدا او را نیز برای رسیدن به هدفی معین آفریده است؛ پس همواره درباره باز ماندن از این هدف مهم، نگران خواهد بود و اجازه نمی‌دهد زندگی‌اش به بیهودگی و غفلت بگذرد؛ زیرا می‌داند اگر به این هدف نرسد و از رحمت خدا محروم بماند، چیزی جز بدبختی و عذاب در انتظار او نخواهد بود. چراکه محروم ماندن از چنین مهربانی کریمانه‌ای، چیزی جز رنج و



حسرت و عذاب، به بار نمی آورد.

اینجاست که نقش اولیای الهی در نجات بخشی اهمیت بیشتری پیدا می کند. زیرا آنان هم با توصیه ها و سخنانشان، و هم با رفتار و روش زندگی خود، ما را به بهره مندی بیشتر از این رحمت دعوت می کنند و شور عشقی را در جان ها می افکنند که جایی برای دل بستن به امور پست و بی اهمیت دنیا باقی نمی گذارد. کشتی نجات بودن شخصیتی چون امام حسین علیه السلام را باید در همین چارچوب فهمید و تحلیل کرد.





قلب سلیم، راز نجات

با توجه به آنچه گذشت، دانستیم خدا با رحمت عام خود، همه هستی و تمام ذرات وجود را نجات می‌بخشد؛ اما رحمت خاص او برای انسان، نجات و هدایت و رحمت ویژه‌ای را به ارمغان می‌آورد. دریافتیم تعبیر «هُدًی وَرَحْمَةً»، اشاره به لطف و بخشش خاصی است که نصیب انسان می‌شود و او را در مسیری ویژه پیش می‌برد تا به مقصدی عالی و غیرقابل وصف برساند. اکنون برای درک بهتر مفهوم نجات، لازم است این هدایت و رحمت را بهتر بشناسیم و با بررسی آیات قرآن، چگونگی تحقق و روش بهره‌گیری از آن را به دست آوریم.

هدایت و رحمت

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که این کتاب را به عنوان هدایت و رحمت معرفی می‌کند. درحقیقت، ادعا و اعجاز اصلی قرآن در همین نکته نهفته است. این کتاب، ادعا می‌کند با روشی شگفت‌انگیز و بی‌رقیب، هدایت و رحمت را در اختیار مخاطبانش قرار می‌دهد. آیات متعددی از قرآن به تشریح چستی و چگونگی هدایت و رحمت الهی پرداخته است که بیان تفصیلی آنها به مجالی جداگانه نیاز دارد. اما در این میان، یکی از نکات برجسته، پرتکرار و مرتبط با موضوع نجات، تأکید این آیات بر تحقق هدایت و رحمت از طریق ایجاد تحولی بزرگ در قلب

انسان است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (يونس: ۵۷)

ای مردم، بی تردید پندی از جانب خداوندگارتان نزد شما آمده و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و راهبری و رحمتی برای مؤمنان است.

این تحول بزرگ که قرآن آن را درمان بیماری دل معرفی می‌کند، در این آیات به‌عنوان راه رسیدن به رحمت و یثُر خدا مطرح شده است:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (الإسراء: ۸۲)

و از قرآن چیزی را فرو می‌فرستیم که درمان و رحمتی برای مؤمنان است و ستمکاران را جز زیانکاری نمی‌افزاید.

وابستگی و پیوستگی رحمت خدا به سلامت و سامان دل، موضوعی است که در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز مطرح و بر آن تأکید شده است. مثلاً در این آیه با زبان دعا ابتدا به رابطه انحراف و استقامت دل با هدایت الهی اشاره می‌شود و سپس از نقش رحمت خدا در این زمینه سخن به میان می‌آید:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (آل عمران: ۸)

ای خداوندگار ما، پس از آنکه ما را راهبری کردی، دل‌هایمان را منحرف مساز و از پیشگاه خودت رحمتی ارزانیمان دار؛ که به‌راستی تویی که بسیار عطابخشی.

مأموریت قرآن، هدایت و رحمت و شفا بخشیدن دل‌هاست و از این طریق، انسان را نجات می‌دهد و به مقصد اعلای زندگی راهبری می‌کند. نجات‌بخشی



اولیای الهی را نیز باید همین‌گونه فهمید و تحلیل کرد. اگرچه عیسی بن مریم علیه السلام بیماران جسمی را شفا می‌داد و مردگان را زنده می‌کرد، ولی مأموریت اصلی او درمان بیماری‌های معنوی و زنده کردن دل‌ها بود. قرآن نیز قلب‌های بیمار را درمان می‌کند و به دل‌های مرده، زندگی دوباره می‌بخشد. پیامبران و امامان و فرستادگان و برگزیدگان خدا نیز برای نجات انسان و رساندن او به رحمت خدا آمده‌اند و همین هدف را پیگیری می‌کنند. آنان نیز «هُدًی وَرَحْمَةً» اند و ما را به بهشت برین و رحمت ویژه الهی می‌خوانند و به آن سو می‌برند. اما همان‌گونه که پیش از این بیان شد، بهشت برین، نمادی از نجات و رحمت خداست و عذاب جهنم، چیزی جز محروم ماندن از این مهربانی خاص نیست. اکنون که با نقش و جایگاه قلب در برخورداری از این نجات آشنا شده‌ایم، بهتر می‌فهمیم چرا قرآن، عذاب را نقطه مقابل سلامت قلب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ (البقرة: ۱۰)

در دل‌هایشان مرضی است و خدا هم بیماری آنها را افزون ساخت و به خاطر اینکه دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک خواهند داشت.

نکته بسیار مهمی که از تقابل مطرح شده در آیه فوق به دست می‌آید، این است که منشأ و حقیقت عذاب جهنم، چیزی جز بیماری دل نیست. بنابراین مهم‌ترین نکته برای بهره‌مند شدن از رحمت خدا و وساطت اولیای او برای محروم نماندن از نجات، سالم نگه داشتن دل است. نکته‌ای که قرآن با صراحت بر آن تأکید می‌ورزد و می‌گوید:

﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (الشعراء: ۸۷ - ۸۹)

و مرا در روزی که برانگیخته می‌شوند خوار مساز. روزی که هیچ دارایی و فرزندی سود نبخشد؛ مگر آن کس که دلی سالم را نزد خدا آورد.

اکنون که به اهمیت سلامت دل و جایگاه کلیدی آن در آموزه‌های قرآن پی بردیم، اگر یک بار دیگر این کتاب را با هدف بررسی نکاتی که دربارهٔ قلب بیان کرده بخوانیم، از فراوانی این موضوع و تکرار آن در جای جای آیاتش شگفت زده خواهیم شد و احساس می‌کنیم اساساً موضوع و هدف قرآن، چیزی جز مراقبت از دل و درمان بیماری‌های آن نیست. این کتاب بارها دربارهٔ بیماری و مشکلات دل و نقش آن در انحرافات و گرفتاری‌ها و محرومیت‌های معنوی سخن گفته و فلسفه احکام و عبادات را پاک شدن دل و درمان آن اعلام کرده است.

بیماری دل

برای درک بهتر جایگاه قلب در قرآن کافی است به این نکته توجه کنیم که در این کتاب، علاوه بر تعبیری چون «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» که بارها برای اشارهٔ مستقیم به بیماری دل استفاده شده، تعابیر فراوان دیگری نیز برای همین منظور به کار رفته است که تعدد و تنوع آن در یک کتاب، واقعاً بی‌نظیر و تأمل‌برانگیز است. به این تعابیر که همگی از آیات قرآن انتخاب شده و بعضاً بارها در این کتاب به کار رفته‌اند توجه کنید:

- «قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»^۱: سخت و سنگ شدن دل؛
 «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۲: زنگار گرفتن دل؛
 «أَرَأَيْتَ إِنْ أَرَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»^۳: منحرف شدن دل؛
 «صَعَتْ قُلُوبُكُمَا»^۴: متمایل شدن دل به سمت باطل؛
 «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا»^۵: در تنگنا قرار گرفتن دل؛

۱. قُلُوبًا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسًا تَصْرَعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ (الأنعام: ۴۳)

۲. كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (المطففين: ۱۴)

۳. فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (الصف: ۵)

۴. إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا (التحریم: ۴)

۵. وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُصْلِحَ نَفْسَهُ صَدْرُهُ صَیْقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ ... (الأنعام: ۱۲۵)



«عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةٌ»^۱: پوشش افتادن روی دل؛
 «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»^۲: در غلاف رفتن دل؛
 «تَغْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۳: کور شدن دل؛
 «عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۴: قفل شدن قلب؛
 «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۵: مهر خوردن بر دل؛
 «وُطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۶: نقش خوردن بر دل؛
 «وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ»^۷: در تردید افتادن دل؛
 «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»^۸: غافل شدن دل؛
 «فَإِنَّهُ أَيْمٌ قَلْبُهُ»^۹: دچار کوتاهی و گناه شدن دل؛
 «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ»^{۱۰}: دچار نفاق شدن دل؛

علاوه بر این عبارات، تعبیر دیگری نیز در قرآن به کار رفته که در آنها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، مفاهیمی چون نفهمیدن، ندیدن، نشنیدن و درک نکردن به قلب نسبت داده شده است. این فهرست طولانی، که همچنان قابل تکمیل است، به خوبی نشان می دهد کتابی که خود را کتاب نجات و هدایت و رحمت معرفی می کند، قصد دارد این هدف را از طریق درمان دل و ایجاد تحولی معنوی در آن،

۱. وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا (الاسراء: ۴۶)

۲. وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (البقرة: ۸۸)

۳. فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (الحج: ۴۶)

۴. أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد: ۲۴)

۵. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (البقرة: ۷)

۶. رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (التوبة: ۸۷)

۷. إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

(التوبة: ۴۵)

۸. ... وَلَا تُطْعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (الكهف: ۲۸)

۹. وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (البقرة: ۲۸۳)

۱۰. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

(التوبة: ۷۷)

محقق سازد. زیرا همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، قرآن جایگاه رسیدن به نجات حقیقی و لذت بی‌انتها را قیامت و جهانی دیگر می‌داند و می‌گوید در آن روز، چیزی جز قلب سالم سودبخش نخواهد بود.

خدا انسان را در جهانی آمیخته با شهوت‌ها، کدورت‌ها و مشکلات وارد کرده است. آدمی از لحظه‌ای که به این دنیای مادی قدم می‌گذارد، ناخواسته درگیر دلبستگی‌ها، وسوسه‌ها و غرورهایی می‌شود که گویی جزئی از وجود اویند؛ بااین‌حال از او خواسته شده، دل خود را در میان همه این آلودگی‌ها پاک و سالم نگه دارد. زیرا همه این وسوسه‌ها و گرفتاری‌ها به‌عنوان آزمون‌هایی در مسیر زندگی انسان قرار گرفته است تا در صورت سربلند بیرون آمدن از آنها، دل آدمی رشد و نورانیت بیشتری پیدا کند و بهره‌ای که قرار است از رحمت و بیژن خدا ببرد، افزایش پیدا کند. اما اگر کسی این آزمون‌ها را با موفقیت پشت سر نگذارد، دل او آلوده و بیمار می‌شود و در سرای آخرت، برای همیشه دچار محرومیت و مشکل خواهد بود. تمام آموزه‌ها و راهنمایی‌های پیامبران الهی برای این است که انسان بتواند قلب خود را در سلامت نگه دارد و به مقصد برساند.

مولوی در اشعار خود، تمثیلی زیبا از این موضوع آورده است:

پس چو آهن گرچه تیره‌هیکلی
صیقلی کن صیقلی کن صیقلی

او می‌گوید آهن در ابتدا جسمی سخت، زبر و خشن است؛ اما اگر با تلاش و پیوسته روی آن کار شود و سمباده بخورد، به تدریج آن قدر صاف و صیقلی می‌شود که در نهایت می‌تواند جلوه‌ای از تمام زیبایی‌ها را در خود منعکس کند.

تا دلت آینه گردد پر صور
اندرو هر سو ملیحی سیمبر
آهن ار چه تیره و بی‌نور بود
صیقلی آن تیرگی از وی زدود



گر تن خاکی غلیظ و تیره است
صیقلش کن زانک صیقل‌گیره است

انسان با جسم خاکی خود، در دنیای مادی زندگی می‌کند؛ جایی که پر از سختی‌ها و آلودگی‌هاست؛ ولی خدا او را به‌گونه‌ای آفریده که می‌تواند خود را صیقل دهد و پاک شود.

تا درو اشکال غیبی رو دهد
عکس حوری و ملک در وی جهد
صیقلی را بسته‌ای ای بی‌نماز
و آن هوا را کرده‌ای دو دست باز

توصیه خداوند به خواندن نماز، به این دلیل است که هر رکعت آن مانند سمباده‌ای، روح را صیقلی و درخشان می‌کند. گذشت، محبت، انفاق و خدمت، به مرور موجب می‌شود که وجود انسان صیقلی شود و درونی پاک‌تر و زلال‌تر داشته باشد.

گر هوا را بند بنهاده شود
صیقلی را دست بگشاده شود

راز نجات

هرچه هوا و هوس‌ها بیشتر کنترل شود، قلب، آرام‌تر و شفاف‌تر خواهد بود و این، همان رمز نجات است و مفهوم عمیق «سفینه النجاة» بودن امام حسین (علیه السلام) آشکارتر می‌سازد. زیرا تأثیر پیروی از آن حضرت و پیوند خوردن دل با محبت ایشان به‌گونه‌ای است که واقعاً قلب را پاک و درون آدمی را اصلاح می‌کند. این نکته در برخی از روایات آن حضرت و سخنان نقل شده از دیگر پیشوایان دین، با بیان‌های گوناگون مطرح شده است. در یکی از این روایات چنین می‌خوانیم:

قَالَ رَجُلٌ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا مِنْ شِيعَتِكَ قَالَ:
إِنِّي اللَّهُ وَلَا تَدْعِيَنَّ شَيْئاً يَقُولُ اللَّهُ لَكَ كَذَبْتَ وَفُحِرْتَ فِي دَعْوَاكَ
إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غِيٍّ وَدَغَلٍ وَلَكِنْ قُلْ أَنَا
مِنْ مَوَالِيكُمْ وَمُحِبِّكُمْ^۱.

فردی به حسین بن علی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، من از شیعیان شمایم. آن حضرت فرمود: از خدا پروا کن و ادعایی نداشته باش که خدا بگوید: دروغ می‌گویی و ادعای نادرست داری. به راستی پیروان ما کسانی هستند که دل‌هایشان از هر پنهانکاری و فریبی پاک است. ولی بگو: من از طرفداران و دوستان شمایم.

شیعه واقعی امام حسین علیه السلام کسی است که با او همراه می‌شود و همین همراهی، دلش را از هرگونه فریب، پنهانکاری، نیرنگ و کینه پاک می‌کند. همراهی با آن حضرت هرگز جایی برای نیرنگ و فریب در دل انسان باقی نمی‌گذارد و موجب نجات دل از آلودگی‌ها و بدی‌ها می‌شود.

وقتی پای عشق در میان باشد، ناخالصی‌ها و خودخواهی‌ها از بین می‌رود. انسان عاشق، در فکر محاسبه منافع شخصی نیست؛ بلکه در کنار دیگر عاشقان، در مسیر نجات گام برمی‌دارد.

حیلت رها کن عاشقا، دیوانه شو، دیوانه شو
و اندر دل آتش درآ، پروانه شو، پروانه شو
هم خویش را بیگانه کن، هم خانه را ویرانه کن
و آنگه بیبا عاشقان هم خانه شو، هم خانه شو
رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها
و آنگه شراب عشق را پیمانه شو، پیمانه شو





ذکر، نشانه زنده بودن دل

پس از آنکه دانستیم مسیر نجات از دل می‌گذرد و تنها با قلبی سالم و پاک می‌توان درهای رحمت را به روی خود گشود، اکنون باید به بررسی این نکته بپردازیم که سلامت قلب چگونه به دست می‌آید و چه اقداماتی برای زنده نگه داشتن آن لازم است. برای این منظور باید بدانیم قلب زنده و سالم چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه می‌توان بیماری و تهدیدات آن را تشخیص داد.

اغلب، به فراز مشهور «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» در قرآن کریم، تنها از یک جنبه توجه می‌شود و معمولاً این جمله را زمانی به کار می‌بریم و از آن، یاد می‌کنیم که بابت موضوعی نگران شده‌ایم و در اضطراب به سر می‌بریم. معمولاً آنچه از این جمله برداشت می‌شود، صرفاً این است که یاد خدا نگرانی‌ها را رفع و آرامش را در دل برقرار می‌کند. البته بی‌تردید، یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست و این برداشت، دقیق و درست است؛ اما این آیه، پیام عمیق‌تر و مهم‌تری نیز دارد که کمتر به آن توجه می‌شود. به کلمات آغازین آیه توجه کنید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (الرعد: ۲۸)

همان کسانی که ایمان آورده و دل‌هایشان با یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند.

قبل از این آیه، سخن از کسانی است که خدا آنان را هدایت و راهبری می‌کند. سپس ابتدای این آیه به توصیف این افراد می‌پردازد و می‌گوید ویژگی آنها این است که یاد خدا دل‌هایشان را آرام می‌کند. با دقت به این توصیف می‌توان به نکته مهم و ظریفی پی برد و آن اینکه ذکر خدا فقط وسیله‌ای برای آرامش دل نیست، بلکه نشانه‌ای حیاتی و علامتی برای تشخیص زنده و سالم بودن قلب است. براین اساس معنای اصلی و مهم‌تر «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این است که اگر می‌خواهید سلامتی دلتان را بسنجید، ببینید دلتان با چه چیزی آرامش پیدا می‌کند و در چه شرایطی به اطمینان قلبی می‌رسید.

واقعاً مایه تأسف و شرمندگی است که وقتی صحبت از موضوعاتی چون املاک و دارایی، خودروهای جدید، فناوری‌های پیشرفته هوش مصنوعی، فوتبال یا سیاست می‌شود، با شور و شوق فراوان به گفتگو درباره آنها می‌پردازیم و هیچ نشانی از خستگی در خود احساس نمی‌کنیم؛ اما نوبت به یاد خدا و توجه به مسائل معنوی که می‌رسد، گویی انرژی یا انگیزه‌ای در وجودمان باقی نمانده است؛ یعنی در عمل، این‌گونه نیستیم که دلمان با یاد خدا به آرامش برسد و بدون آن، احساس خلأ، کمبود و اضطراب کنیم؛ بلکه بیشتر اوقات، در پی موضوعاتی دیگریم تا با فکر و ذکر آنها خوش باشیم و احساس خوبی را تجربه کنیم. قرآن کریم می‌فرماید قلب سلیم، قلبی است که با «ذکر الله» به آرامش و اطمینان می‌رسد. این نکته بسیار حائز اهمیت است و توجه به آن، در فهم بهتر معنا و مقصود از نجات، بسیار مؤثر خواهد بود.

حقیقت یاد خدا

ذکر خدا تنها در کلمات و زبان خلاصه نمی‌شود. ذکرالله یعنی انسان، حضور خدا را در زندگی احساس کند، در هر حال و شرایطی خود را در محضر خداوند ببیند و همه چیز این عالم را نشانه‌ای از وجود او بداند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ



وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱﴾

به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و پیاپی آمدن شب و روز،
نشانه‌هایی برای صاحب‌دلان است. همانان که ایستاده و نشسته
و خوابیده بر پهلویشان به یاد خدا هستند و در آفرینش آسمان‌ها
و زمین می‌اندیشند: ای خداوندگار ما، این را بیهوده نیافریدی؛ تو
پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش حفظ کن.

کسی که دلش با شناخت و محبت خدا زنده شده باشد، همه چیز را نشانه او
می‌داند و مشاهده هر چیزی را بهانه‌ای برای ابراز محبت به آن محبوب حقیقی قرار
می‌دهد. برای او، آغاز و پایان روز، یادآور خداست؛ آسمان، زمین، ابر، باد، باران و
هر نشانه دیگری او را به یاد خدا می‌اندازد، نام او را بر زبانش جاری و مهر او را در
قلبش زنده می‌کند.

مولوی در اشعار خود، داستانی را از زندگی زلیخا نقل می‌کند و می‌گوید عشق
به یوسف، چنان تمام وجود او را فراگرفته بود که هر چیزی را با نام وی می‌خواند و
هر مسئله‌ای را بهانه‌ای برای ابراز این عشق می‌دید. وقتی می‌گفت: ماه بالا آمده،
منظورش زیبایی یوسف بود؛ اگر از غذا سخن به میان می‌آورد، به یوسف اشاره
داشت؛ هر کلامی که از او شنیده می‌شد، مقصودش یوسف بود. حتی با نام یوسف
سیر می‌شد، گرسنگی خود را برطرف می‌کرد و از نام او شور و مستی می‌گرفت:

آن زلیخا از سپندان تا به عود

نام جمله چیز یوسف کرده بود

چون بگفتی موم ز آتش نرم شد

این بدی کان یار با ما گرم شد

ور بگفتی مه برآمد بنگرید

ور بگفتی سبز شد آن شاخ بید

گرسنه بودی جو گفתי نام او
می‌شدی او سیر و مست جام او

این مثال و داستان مولوی برای بیان ویژگی شگفت‌انگیز عشق در زنده نگاه داشتن یاد معشوق در دل است و به همان حقیقتی اشاره دارد که قرآن نیز با بیانی دیگر مطرح کرده است: آسمان و زمین، روز و شب، همگی برای اُولَوَالْبَاب نشانه‌هایی از عظمت خدایند.

واژه «اُولَوَالْبَاب» معمولاً در ترجمه‌های قرآن به «صاحبان خرد» ترجمه می‌شود؛ درحالی‌که به کسانی اشاره دارد که دلی سالم و زنده دارند؛ لب، به معنای جوهره و کانون اصلی هر چیزی است. با توجه به آنچه پیش‌تر گفته شد، اصل وجود انسان قلب اوست. کسانی که وجودشان سرشار از یاد خدا باشد، در هر شرایطی (خواهیسته، نشسته، ایستاده یا به پهلو) ذکر و یاد او را فراموش نمی‌کنند. براساس آموزه‌های قرآن، غفلت نقطه مقابل سلامت قلب تلقی شده و عامل اختلال یا مرگ دل است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (النحل: ۱۰۸)

آنها کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان و گوش‌هایشان و چشم‌هایشان نقش زده است و آنها همان غافلان‌اند.

همان‌گونه که پیش‌تر هنگام مرور تعبیر مختلف قرآن درباره بیماری‌های قلب متوجه شدیم، یکی از تعبیرهایی که بارها در آیات این کتاب تکرار شده، «طبع» یا «نقش خوردن بر دل» است. اکنون در این آیه می‌بینیم قرآن از همان عبارت، برای کسانی که گرفتار غفلت‌اند و خدا را از یاد می‌برند استفاده می‌کند. این یعنی کسانی که گرفتار غفلت باشند، دلشان بیمار است و دیگر کارایی لازم را ندارد. چنین غفلتی موجب می‌شود قلب آنها آمادگی دریافت رحمت بی‌پایان الهی را از دست بدهد و از نجات، محروم بماند.

خطر غفلت

رحمت خدا همه هستی را در بر گرفته است. پس نباید این گونه فکر کنیم که خدا بهشت را برای رحمت و جهنم را در محدوده‌ای خارج از شمول رحمتش، برای عذاب آفریده است و براین اساس، عده‌ای را به بهشت و گروهی دیگر را به جهنم می‌فرستد. او خودش فرموده: «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». همه جا و همه چیز را مهربانی خدا پر کرده است. پس جهنم چیست و کجاست؟! پاسخ این است که وقتی انسان از خدا غافل شود و خود را از رحمت او محروم کند، خودش را در موقعیت و شرایطی قرار می‌دهد که به آن جهنم گفته می‌شود.

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ
كَأَلَّا نَعْمَ بَلْ هُمْ أَصْلُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (الأعراف: ۱۷۹)

و بی‌تردید بسیاری از جن و انس را برای جهنم پدید آورده‌ایم؛
دل‌هایی دارند که با آن درک نمی‌کنند و چشم‌هایی دارند که با
آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند؛ آنان همچون
دام‌ها و بلکه پست‌تر از آن‌اند؛ آنان همان غافلان‌اند.

مقصود این آیه، اشاره به گروهی از انسان‌هاست که از قلبی که خدا به آنها ارزانی
کرده، بهره‌ای نمی‌برند و قدر این نعمت بزرگ را نمی‌دانند. خدا به انسان قلب داده
تا کانونی برای عشق به او و یاد مداومش باشد. او بندگان را دوست دارد و مشتاق
است آنان را از نعمت‌های فراوان خود بهره‌مند کند؛ با وجود این، برخی از افراد،
خودشان زمینه محرومیتشان را فراهم می‌کنند؛ چراکه اغلب سرگرم امور کم‌ارزش
می‌شوند و به مرحله‌ای می‌رسند که در گروه «أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» قرار می‌گیرند. در
چنین وضعیتی، مقامشان حتی از حیوانات نیز پایین‌تر است. البته رحمت خداوند
شامل حیوانات نیز می‌شود؛ زیرا لطف او همه موجودات را در بر می‌گیرد؛ اما رحمتی
که برای انسان در نظر گرفته است، کیفیت و مزیت خاصی دارد. این رحمت ویژه

برای کسانی است که قلبی پاک داشته باشند. خدا این ظرفیت و امکان را فقط در اختیار انسان گذاشته است و بر همین اساس می‌فرماید اگر با این وجود، مانند حیوان زندگی کنی، مقامت از حیوان پست‌تر است.

خطر غفلت، تنها در این حد نیست. قرآن در این زمینه هشدارهای شدیدتری نیز دارد و در نقطهٔ مقابل کسانی که دلشان با یاد خدا آرامش پیدا می‌کرد، دربارهٔ کسانی که آرامش و اطمینان قلب آنها به زندگی دنیاست چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَٰئِكَ مَا لَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (یونس: ۷ و ۸)

به‌راستی کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا خشنود شده و با آن آرامش یافته‌اند و کسانی که آنها از نشانه‌های ما غافلند، آنان به خاطر آنچه به دست می‌آوردند جایگاهشان آتش است.

این آیه بسیار تکان‌دهنده و منتقل‌کنندهٔ احساسی عجیب است. خدایی مهربان و بی‌نهایت بزرگ و بی‌نیاز، مشتاق دیدار بندگانی ناچیز و نیازمند است! اما این بندگان حواسشان به چیزهای دیگری پرت شده و به این ملاقات، توجه و امیدی ندارند؛ باین‌همه، لطف او به‌حدی است که دست‌بردار نیست. بار دیگر پیام می‌دهد و به آنها می‌گوید: «آیا با اینکه افتخار داری با خدا ملاقات کنی، از آن بهره نمی‌بری؟» متأسفانه پاسخ عده‌ای، منفی است. چون به زندگی‌ای که تنها براساس لذت‌های مادی و حیوانی بنا شده، بسنده می‌کنند و این تصور را دارند که در خوشبختی به سر می‌برند! درحالی‌که این خوشی‌ها، زودگذر و ناپایدار است. آنها معنا و هدف اصلی زندگی از یاد برده‌اند و در نهایت، چیزی جز حسرت برایشان باقی نمی‌ماند.

قرآن، کتاب ذکر

اکنون که دانستیم هدایت‌های الهی، پیامبران، امامان و کتاب‌های آسمانی همگی با هدف نجات انسان آمده‌اند و این هدف را از طریق زنده کردن یاد خدا در دل‌ها پیگیری می‌کنند، بهتر می‌توانیم درک کنیم که چرا قرآن تا این حد اصرار دارد خود را «ذکر» بنامد؛ تا جایی که بیش از ۶۰ بار این کتاب خود را به عنوان «ذکر» معرفی کرده است. کاملاً روشن است که وقتی موضوعی با این بسامد بالا در یک کتاب تکرار شود، اهمیت فوق‌العاده آن را در نگاه پدیدآورنده‌اش نشان می‌دهد.

قرآن با عباراتی چون: «ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱، «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۲، «هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ»^۳، «وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»^۴ و مانند آن، خود را به عنوان «ذکر» معرفی نموده و بارها با بیان‌هایی دیگر به ویژگی یادآور بودنش اشاره کرده است. آیه زیر که چندین بار در سورة قمر تکرار شده، نمونه‌ای از این تأکیدات است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (القمر: ۱۷)

و ما قطعاً قرآن را آسان ساختیم تا موجب یادآوری باشد؛ پس آیا یادکننده‌ای هست؟

این تأکید مکرر قرآن بر زنده نگه داشتن یاد خدا در دل‌ها، دقیقاً با مأموریت و هدفش در زمینه هدایت و رحمت انطباق دارد. پیش از این فهمیدیم هدف اصلی این کتاب، انتقال پیام محبت و رحمت الهی به انسان است. آفریدگار دانا انسان را به گونه‌ای آفریده است که یاد خدا موجب بهره‌مند شدنش از رحمت ویژه او می‌شود؛ به همین سبب، اصرار دارد تا به هر شکل ممکن، این یاد را در قلب‌ها زنده کند تا به هدفش که مهربانی بیشتر است برسد. او بر همین اساس فرموده است:

۱. كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي مَذْرَكٍ حَرْجٍ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَذِكْرٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (الأعراف: ۲)

۲. وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (یوسف: ۱۰۴)

۳. وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (الأنبیاء: ۵۰)

۴. ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (ص: ۱)

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»؛ یعنی به یاد من باشید تا من هم شما را یاد کنم. یاد کردن خدا از بندگان، معنایی جز بهره‌مند ساختن آنها از رحمت خاصش ندارد.

کتابی که بارها خود را هدایت و رحمت معرفی کرده بود، اکنون بیش از ۶۰ بار توضیح می‌دهد که شیوه تحقق آن هدایت و رحمت، زنده شدن یاد خدا در دل هاست. توجه به این نکته مهم ما را به این نتیجه می‌رساند که نجات حقیقی در گرو ذکر است و هر چیزی که ما را به یاد خدا بیندازد و هرکسی که یاد خدا را در دل ما زنده کند، در حال نجات دادن ماست.

این پیوستگی و رابطه نزدیک میان نجات و ذکر، در یکی از آیات قرآن کریم این‌گونه بیان شده است:

﴿هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (غافر: ۵۴)

که راهبری و یادآوری است برای صاحب‌دلان.

در این آیه دو ویژگی مهم برای قرآن بیان می‌شود: هدایتگری و یادآور بودن؛ ویژگی‌هایی که اثربخشی آن، مشروط به صاحب‌دل بودن است. این یعنی کسی که دل خود را پاک و سالم نگه دارد، با تلاوت آیات قرآن به یاد خدا می‌افتد و مهر او را در درون خود احساس می‌کند. راز نجات در همین نکته نهفته است و پیام دعوت خدا و فرستادگان او چیزی رساندن انسان به این نقطه نیست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا

يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾

(الأنفال: ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و فرستاده پاسخ مثبت دهید، آن‌گاه که شما را به‌سوی آنچه شما را زنده می‌کند می‌خواند و بدانید که خدا میان فرد و دلش حائل می‌شود و اینکه بی‌تردید به‌سوی او گردآوری و برانگیخته می‌شوید.



زنده شدن، که تعبیر دیگری از نجات و رستگاری است، از نگاه قرآن این گونه توصیف می شود که خدا میان فرد و قلب او حضور یابد، به گونه ای که چیز دیگری جز او در میان نباشد؛ یعنی تمام وابستگی های دیگر قطع شود و فقط دلبستگی به او باقی بماند. در چنین شرایطی است که می توان به زندگی واقعی دست یافت. مولانا در ابیات زیبایی خود، هجران را به چاهی عمیق و ذکر خدا را به طنابی تشبیه می کند که از سوی پروردگار مهربان برای نجات بشر فرو فرستاده شده است. او نیز از ما می خواهد در عمق تاریکی ها این طناب نجات بخش را بگیریم و خود را به سوی نور الهی بالا بکشیم:

همچو چهی است هجرا و چون رسنی است ذکر او
در تک چاه یوسفی دست زنان در آن رسن
آن دم کآفتاب او، روزی و نور می دهد
ذره به ذره را نگر، نور گرفته در دهن
تا که بود حیات من، عشق بود نبات من
چونک بر آن جهان روم، عشق بود مرا کفن

تمام ذرات هستی در حد ظرفیت خود، نور الهی را دریافت می کنند. خدا از ما می خواهد تا با یاد او، این نور را در ابعادی بسیار گسترده تر، جذب کنیم و مسیر تعالی را آن گونه که شایسته انسانیت است، پیماییم. همه دستورالعمل ها، مناسک و عبادات توصیه شده در قرآن، با همین هدف، تنظیم و تشریع شده است. تأکید فروان قرآن درباره اهمیت نماز بر همین مبناست و خودش به این نکته تصریح می کند. به عنوان نمونه، در آیات ۱۴ و ۱۵ سوره طه چنین می خوانیم:

﴿فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا

لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾ (طه: ۱۴ و ۱۵)

پس مرا بندگی کن و نماز را برای یاد من به پا دار که به راستی آن لحظه می آید و من آن را مخفی می دارم تا هرکسی به اندازه ای که تلاش می کند پاداش داده شود.

او از بندگان می‌خواهد همواره به یادش باشند، چون آنها را دوست دارد و می‌داند فقط با یاد او می‌توانند به رحمت و لطف بی‌پایانش نزدیک شوند و محبت سرشار او را در زندگی خود جاری سازند. بر همین اساس است که او بارها به ما سفارش کرده نماز بخوانیم تا همیشه یادش با ما باشد و این رابطه عاشقانه هر روز مستحکم‌تر شود. اینجاست که بهتر می‌فهمیم چرا نماز ما آن‌گونه که باید، اثربخش نیست؛ زیرا وقتی در نماز به جای یاد خدا توجهمان به خودمان است و همچنان از خدا غافلیم، آن ارتباطی که باید میان ما و آفریدگار مهربان برقرار شود، اتفاق نمی‌افتد و نتیجه مطلوبی که از نماز انتظار می‌رود، به دست نمی‌آید.

امام حسین علیه السلام و زنده کردن دل

اکنون با توجه به آنچه دربارهٔ راز و رمز نجات بیان شد، بهتر درمی‌یابیم که منظور از «سفینه النجاة» بودن امام حسین علیه السلام چیست؛ زیرا دانستیم هر چیزی یا کسی که ما را به یاد خدا بیندازد، نجات‌بخش ماست. این نکته مهم در حدیثی از امام باقر علیه السلام این‌گونه بیان شده است:

لَا يُجْبِنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَلَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلَمًا لَنَا، فَإِذَا كَانَ سَلَمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ، وَأَمَّنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ!

هیچ بنده‌ای ما را دوست نمی‌دارد و اهل ولایت ما نمی‌شود؛ مگر اینکه خدا دلش را پاک خواهد کرد؛ و خدا دل بنده‌ای را پاک نمی‌کند، مگر اینکه تسلیم ما می‌شود و با ما در مسالمت خواهد بود؛ پس وقتی تسلیم ما باشد، خدا او را از حساب شدید حفظ می‌کند و از دلهرهٔ روز قیامت بزرگ در امانش خواهد داشت.



اینکه گفته شده گریه برای امام حسین (علیه السلام) آتش جهنم را خاموش می‌کند، درواقع بدین معناست که این گریه، قلب انسان را پاک می‌سازد و انسان را به یاد خدا می‌اندازد؛ چراکه سیدالشهداء (علیه السلام) سخنی و هدفی جز خدا نداشت و وجود او، راه او و محبت او سرشار از عطر یاد خداست و دل را خدایی می‌کند. به تعبیر دیگر، یاد امام حسین (علیه السلام) همان یاد خداست؛ همان‌گونه که راه او راه رضای پروردگار مهربان است. بر اساس حدیثی نورانی، امام رضا (علیه السلام) درباره تأثیر محبت اولیای الهی در زنده شدن دل، چنین فرموده‌اند:

مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَبَكَى لِمَا ارْتَكَبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَابَكَى لَمْ تَبْكْ عَيْنُهُ يَوْمَ
تَبْكِي الْعُيُونُ. وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ
يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ!¹

کسی که مصیبت‌های ما را یاد کند و به خاطر آنچه با ما کرده‌اند گریه کند، روز قیامت در رتبه ما خواهد بود. و کسی که مصائب ما را یاد کند و بگرید و دیگران را بگریاند، در روزی که چشم‌ها گریان است، چشمش گریان نخواهد بود؛ و کسی که در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده شود، در روزی که دل‌ها می‌میرد، دلش نخواهد مرد.

آنچه در این حدیث مطرح شده، بیان خاصیت طبیعی انس گرفتن با یاد خوبان است. در شعری که به فردوسی نسبت داده شده، این حقیقت، این‌گونه بیان شده است:

به عنبر فروشان اگر بگذری
شود جامه تو همه، عنبری
و گر نو شوی نزد انگشت‌گر
از او جز سیاهی نیابی دگر

۱. أُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۶۸.

بنابراین، اگرچه ما خود را لایق بهره‌گیری کامل از برکات و فرصت‌های معنوی مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام نمی‌دانیم، ولی امید داریم همین که در میان عاشقان آن حضرت قرار می‌گیریم، از این برکات محروم نمانیم. زیرا حضور در این فضا، مثل ایستادن در دکان عطرفروشی است؛ حتی بدون انجام کاری خاص، فقط نفس کشیدن در چنین فضایی می‌تواند دل را عطرآگین کند. در نقطهٔ مقابل، وارد شدن به زغال‌فروشی، ناخودآگاه، موجب آلودگی و سیاه شدن لباس و بدن می‌شود. لذا کسی که همواره خود را درگیر تلفن همراه، تلویزیون و هم‌نشینی با رسانه‌ها و افرادی کند که صحبتشان خالی از معناست یا ذهن‌ها را به‌سوی پلیدی سوق می‌دهند، نتیجه‌ای جز سیاهی دل به‌دست نخواهد آورد.



ایمان اصلی و فرعی

در مباحث گذشته برای شناخت بهتر مفهوم «سفینه النّجاة» بودن امام حسین (علیه السلام) به بررسی مبانی قرآنی نجات پرداختیم و با دقت در آیات کتاب خدا به این نتیجه رسیدیم که از نگاه قرآن، نجات امری همیشگی و فراگیر است که تمام هستی را در بر گرفته است؛ اما نجات و رحمتی خاص نیز وجود دارد که خدا آن را برای گروهی از انسان‌ها در نظر می‌گیرد. این نجات ویژه، رستگاری ابدی و بالاترین سعادت را برای کسانی به ارمغان می‌آورد که آگاهانه و با اراده خود، آن را انتخاب می‌کنند. ادامه بررسی آیات قرآن در این زمینه، ما را با نکته مهم دیگری آشنا کرد و دانستیم نجات انسان در گرو سلامت دل اوست؛ زیرا فقط قلب پاک می‌تواند پذیرای این رحمت ویژه الهی باشد. سپس متوجه شدیم از نگاه قرآن، قلبی سالم و زنده است که همواره به یاد خدای متعال باشد، به عشق او بتپد، نشانه‌های او را در همه جا ببیند و هر چیزی برای او یادآور خالق مهربان باشد.

آگاهی از ساز و کار نجات بخشی قرآن، ما را با اصول و مبانی نجات آشنا کرد و از این طریق، چستی و چگونگی نجات بخشی امام حسین (علیه السلام) را بهتر شناختیم و دانستیم نقش آن حضرت در زمینه نجات، همچون تحول بزرگی است که قرآن در جان و دل انسان ایجاد می‌کند. با آن توضیحات مشخص شد، هر چیزی که دل را به یاد خدا بیندازد، جلوه‌ای از نجات بخشی خداست. محبت به امام حسین (علیه السلام) اشک ریختن بر مصائب او و حضور در مجالس عزای این امام بزرگوار سبب

می شود قلب انسان رنگ و بویی الهی به خود بگیرد و از این طریق، پذیرای رحمت و نجات الهی باشد.

اما قرآن که کتاب هدایت و رحمت است و از بیان هیچ نکته‌ای برای رساندن انسان به آن مقصد والا فروگذار نکرده، آموزه‌های مهم و ارزشمند دیگری نیز در این زمینه ارائه داده است که آشنایی با هر یک از آنها می‌تواند نگرش ما را نسبت به دین و مسائل معنوی اصلاح کند و ارتقا بخشد. یکی دیگر از این نکات که با دقت در آیات قرآن به دست می‌آید، تعریفی متفاوت از ایمان و تقسیم آن به ایمان اصلی و فرعی است.

شرط بهره‌گیری از ذکر

تا اینجا دانستیم، نجات در گرو پاک بودن دل و دگرگون شدن آن با یاد خداست؛ اما آیا هر دلی می‌تواند چنین تحولی را تجربه کند و از قرآن، امام حسین و اهل بیت علیهم‌السلام چنین تأثیری را بپذیرد؟ قرآن بارها به این پرسش پاسخ داده و پیش‌نیاز بهره‌گیری از این فرصت بزرگ را نیز تشریح کرده است. از نگاه قرآن، شرط مهم بهره‌گیری از رحمت و نجات الهی ایمان است. این کتاب آسمانی بارها خود را کتاب ذکر نامیده و روش هدایت‌بخشی خود را تذکر دادن و متوجه ساختن دل به یاد خدا اعلام کرده، اما اثربخشی این یادآوری را مختص مؤمنان دانسته است:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِيُنْذِرَ بِهِ وَيُذَكِّرَ

لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (الأعراف: ۲)

کتابی که بر تو فرو فرستاده شده است - پس به‌خاطرش در دلت تنگنایی نباشد - تا به‌وسیله آن هشدار دهی و یادکردی باشد برای مؤمنان.

در آیات متعددی از قرآن بر این نکته تأکید شده است که تذکرات و هدایت و رحمت این کتاب، فقط مؤمنان را متذکر و بهره‌مند می‌کند:



﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي

الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (يونس: ۵۷)

ای مردم بی تردید پندی از جانب خداوندگارتان و درمانی برای آنچه در سینه هاست و راهبری و رحمتی برای مؤمنان نزد شما آمده است.

کتابی از سوی خدا برایتان نازل شده که شما را پند می دهد، دل ها را آرامش می بخشد، شفای جان هاست، سراسر رحمت و موجب هدایت است؛ اما فقط برای آنان که ایمان آورده باشند:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ

إِلَّا خَسَارًا﴾ (الإسراء: ۸۲)

و از قرآن چیزی را فرو می فرستیم که درمان و رحمتی برای مؤمنان است و ستمکاران را جز زیانکاری نمی افزاید.

قرآن برای مؤمنان، مهرآور و شفابخش است؛ اما برای ظالمان چیزی جز گمراهی و خسارت بیشتر به بار نخواهد آورد. یاد خدا نیز که بارها بر آرامش بخش بودنش تأکید شده، تنها برای کسانی این تأثیر را به همراه دارد که قبلاً ایمان آورده باشند:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ

الْقُلُوبُ﴾ (الرعد: ۲۸)

کسانی که ایمان آورده و دل هایشان با یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرامش پیدا می کند.

همان گونه که ملاحظه می کنید، در این آیه به ایمان به عنوان مقدمه ای ضروری و عامل آرامش یافتن دل با یاد خدا معرفی شده است.

در آیات متعدد دیگری که به موضوع نجات می پردازند نیز ایمان یا به عنوان تنها شرط رسیدن به این هدف، یا در رتبه نخستین و اساسی ترین شرط برای دستیابی به این مقصود مطرح شده است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾

﴿العصر: ۲ و ۳﴾

به راستی انسان قطعاً دستخوش زبانی است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ...

اشتباه رایج در تعریف ایمان

اما نکته بسیار مهم در این بحث، توجه به معنای درست ایمانی است که در این گونه آیات مطرح می شود. زیرا معمولاً در اینجا بدفهمی و اشتباه بزرگی رخ می دهد که به انحرافات خطرناک و آسیب هایی فراوان در دین و دینداری می انجامد. بسیاری برداشتشان از آیات یاد شده این است که هر کس به خدا، قرآن، پیامبر و امامان ایمان نداشته باشد، از نجات و بهشت محروم خواهد بود و حتی باید او را اهل جهنم دانست. آنان وقتی با پرسش درباره عادلانه بودن این نوع نگاه مواجه می شوند، فرمان و کلام خدا را برای توجیه آن کافی می دانند و ضرورتی برای ارائه پاسخی قانع کننده احساس نمی کنند. لذا بدون هیچ نگرانی و پرده پوشی بر این باورند که حتی اگر کسی با معیارهای انسانی فرد خوبی به نظر برسد و اخلاقیات را رعایت کند، اما به هر دلیلی خدا را نشناسد، یا از وجود پیامبران آگاه نشود، یا به امامان ایمان نیاورد و اعتقادات درستی نداشته باشد، چنین فردی شایستگی نجات ندارد و باید به جهنم برود! از نظر آنها نجات مختص کسانی است که باورهای مقبول آنان را پذیرفته باشد و به آنچه آنها ایمان دارند، ایمان بیاورد.

ولی برای درک صحیح پیام قرآن، باید با آیات آن را با دقت بیشتری مطالعه کنیم و با نگاهی جامع، آنها را در کنار یکدیگر در نظر بگیریم تا مقصود هر یک به درستی روشن شود. یکی از آیاتی که دقت به آن و در نظر گرفتنش در کنار دیگر آیات مرتبط با ایمان، به ما در فهم بهتر معنای این موضوع مهم قرآنی کمک می کند، آیه زیر است:



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رُسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ...﴾ (النساء: ۱۳۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و فرستاده او و کتابی که بر فرستاده‌اش فرو فرستاد و کتابی که قبلاً فرو فرستاده بود ایمان آورید ...

این آیه با مخاطب قرار دادن مؤمنان، از کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند می‌خواهد ایمان بیاورند! در بسیاری از تفاسیر، این جمله به این صورت تفسیر شده که ای افرادی که فقط ایمان ظاهری دارید، ایمان واقعی داشته باشید؛ یا اینکه ای کسانی که ایمان اندکی دارید، بر ایمان خود بیفزایید.

ولی اگر به این عبارت و آیات دیگری که در آنها ایمان، بدون نسبت داده شدن به موضوعی خاص مطرح شده، با دقت بیشتری بنگریم، به نکته جدید، متفاوت و راهگشایی پی می‌بریم و می‌بینیم این آیه از کسانی که به‌طور کلی دارای ایمانی عام هستند، دعوت می‌کند تا به‌صورت ویژه به خدا، پیامبر، قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی ایمان بیاورند. پس درواقع، قرآن از دو نوع ایمان سخن گفته است: ایمان اصلی، کلی یا مطلق و ایمان فرعی، جزئی یا خاص که به مجموعه‌ای از اعتقادات مشخص تعلق می‌گیرد.

اگر این بررسی را با دقت در آیات دیگری که ایمان را بدون تعلق به باوری خاص مطرح کرده‌اند ادامه دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که منظور قرآن از ایمان مطلق، همان مفهومی است که ما آن را انسانیت و پابندی به اصول اخلاقی می‌نامیم. البته ممکن است این سخن در ابتدا عجیب و مخالف تعالیم مرسوم دینی به نظر برسد، ولی توجه به دلایل و توضیحاتی که تقدیم می‌شود، این تعجب را برطرف و ما را با دیدگاهی کاملاً قرآنی آشنا خواهد ساخت.

یکی از آموزه‌های مهم قرآن که کمتر به آن توجه شده، این است که این کتاب برخی از غیرمسلمانان را به‌عنوان افراد مؤمن معرفی می‌کند. به آیه ۱۶۲ سوره نساء توجه کنید؛ آیات پیش از این آیه، درباره یهودیانی سخن می‌گوید که ظلم می‌کنند،

مرتکب قتل می شوند، ربا می خورند و دست به انواع جنایات می زنند؛ اما در ادامه می فرماید:

﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۱۶۲)

ولی از میان آنها استواران در دانش و مؤمنان و به ویژه برپا دارندگان نماز و همچنین پرداخت کنندگان زکات و مؤمنان به خدا و روز واپسین، به آنچه به سوی تو فرو فرستاده شده و به آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده است ایمان می آورند؛ به چنین کسانی پاداشی سترگ خواهیم داد.

این آیه بیان می کند: برخی از یهودیان که اهل دانش و مؤمن بوده اند، اکنون به آنچه بر پیامبر نازل شده است نیز ایمان می آورند. اشاره به آنها به عنوان افرادی که از قبل مؤمن بوده اند، درواقع، اشاره به ایمان مطلق و روحیه حق طلبی در آنان است. همان گونه که وقتی می گوئیم فردی مسلمان نیست، اما انسان خوبی است، بر سلامت نفس و حق طلب بودن او تأکید می کنیم. وجود این تعابیر در قرآن، نشان می دهد قرآن چنین افرادی را در شمار مؤمنان در نظر می گیرد و همین مقدار را برای مؤمن دانستن یک فرد کافی می داند. زیرا کسی که چنین روحیه ای داشته باشد، قطعاً وقتی با حقایق چون پیامبر، کتاب خدا و پیشوایان الهی مواجه شود، آنها را نیز با جان و دل خواهد پذیرفت و اگر فعلاً به چنین باورهایی معتقد نیست، به خاطر شرایط و محدودیت اطلاعات و دسترسی های اوست.

چرا اصرار داریم افرادی با باورهای نادرست، ولی روحیات و رفتارهای نیکو را مؤمن بدانیم؟ زیرا معنای دقیق ایمان، چیزی جز این نیست. مفهوم کلمه ایمان چیست؟ ایمان یعنی تسلیم بودن قلب در برابر حقیقت، انسانیت و اخلاق. از نظر قرآن، ایمان مطلق و اصلی، به معنای انسان بودن است و بس. البته کسی که از چنین ایمانی برخوردار باشد، قطعاً به حقایق خاصی که از آنها آگاهی پیدا کند نیز



ایمان خواهد داشت.

نمونه دیگری از آیاتی که برخی از مسیحیان و یهودیان را مؤمن به شمار می‌آورد و از آنان تمجید می‌کند، این آیه در سوره آل عمران است:

﴿وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود؛ برخی از آنها مؤمن‌اند، ولی بیشترشان نابه‌کارند.

قرآن کریم در این آیه تأکید می‌کند که اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، برایشان بهتر بود و بلافاصله با ذکر جمله «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ» برخی از آنها را، با آنکه همچنان یهودی یا مسیحی‌اند، مؤمن معرفی می‌کند. مفسرانی که به تفاوت ایمان عام و خاص توجه نداشته‌اند، در بیان مقصود این آیه به تکلف افتاده‌اند؛ ولی اگر به آنچه در این زمینه توضیح دادیم توجه داشته باشیم، مفهوم این تعبیر، بسیار واضح و روان خواهد بود.

براساس این توضیحات، مقصود از ایمان در آیات یادشده، ایمان مطلق است. کسی که چنین سطحی از ایمان را داشته باشد، همواره در برابر حقایقی که درک می‌کند، تسلیم خواهد بود و در محدوده ظرفیت و وسع خود، رفتار و مواضع درستی را برخواهدگزید. آنچه در سعادت و نجات آدمی اهمیت دارد، همین معیار است؛ اگرچه، چه‌بسا اگر ما نیز در خانواده‌ای با دین و اعتقاداتی دیگر، مانند یهودیت، مسیحیت یا حتی ادیان غیرآسمانی متولد می‌شدیم، اکنون بر همان دین بودیم. انسان خوب و مؤمن حقیقی کسی است که در هر شرایطی، به همان چیزی که می‌فهمد درست است، پایبند می‌ماند و از ایمان به آنچه حق می‌داند، به‌عنوان وسیله‌ای برای خودخواهی و منافع شخصی و گروهی استفاده نمی‌کند.

باز، یکی دیگر از آیات قرآن که برخی از یهودیان و مسیحیان را، با آنکه مسلمان نشده‌اند، به‌عنوان افرادی باتقوا و پرهیزگار معرفی می‌کند، این آیه نورانی است:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ

إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُوَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ
قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ * بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٥ و ٧٦﴾

و از میان اهل کتاب کسی است که اگر او را بر ثروتی هنگفت امین قرار دهی آن را به تو تحویل می دهد؛ و از میان آنها کسی است که اگر او را بر دیناری امین قرار دهی آن را به تو تحویل نمی دهد مگر آنکه همواره بالای سر او ایستاده باشی. آن بدین خاطر است که آنها گفتند: در قبال درس ناخواندگان وظیفه ای بر عهده ما نیست. و با آنکه می دانند، بر خدا دروغ می بندند. نه این چنین نیست؛ هرکس به پیمانش وفادار بماند و پروا کند، به راستی خدا پرواپیشگان را دوست دارد.

همان گونه که ملاحظه می کنید، این آیه نیز می گوید در میان یهودیان و مسیحیان، انسان های بسیار خوبی وجود دارند که حتی اگر ثروت هنگفتی به امانت نزدشان بسپارید، بی هیچ نقصی آن را باز می گردانند. شاید شما هم در کشورهای غیراسلامی نمونه هایی از این افراد را دیده باشید؛ مثلاً کسی که کیف پولی را پیدا می کند و با نگرانی به دنبال صاحبش می گردد، یا برای کمک به دیگران، جان خود را به خطر می اندازد. آیا برای برخورداری از چنین فضیلتی، لزوماً باید مسلمان، شیعه، یا از عزاداران امام حسین (علیه السلام) بود؟! قرآن این گونه افراد را می ستاید و از ایشان به عنوان افرادی مؤمن یاد می کند؛ حتی اگر یهودی، مسیحی یا پیرو هر دین دیگری باشند. چرا؟ چون آنها انسان هایی شریف و صادقی هستند.

اما این آیه در ادامه به برخی دیگر از اهل کتاب اشاره می کند که هر گاه مبلغی ولو اندک در اختیارشان قرار بگیرد، تا جایی که بتوانند از پس دادن امانت سر باز می زنند و تا مجبور نباشند، حق کسی را به او نمی دهند. منطق آنها این است که چون دین برتری دارند و فقط خودشان برحق هستند، پس اگر بتوانند مال کسانی را که به

زعم خود، گمراه و ناآگاه می‌دانند تصاحب کنند، در این کار هیچ اشکالی نمی‌بینند. قرآن تأکید می‌کند که معیار اصلی و حقیقی ایمان را باید در پایمال نکردن حقوق دیگران و احترام به انسانیت جستجو کرد. ایمان واقعی، وابسته به دین، باورها و اعتقادات خاصی نیست؛ بلکه آنچه اهمیت بیشتری دارد، تقوا و اخلاق نیکوست. خدا بندگان باتقوا و اخلاق مدار خود را دوست دارد.

تقوا و اسلام واقعی

با توجه به این نکات، اکنون بهتر می‌توان به معنای واژه تقوا در قرآن و منظور این کتاب از آن همه تأکید بر جایگاه فرادینی آن پی برد. زیرا با این نگاه، تقوا معنایی جز پایبندی به اخلاق و تسلیم بودن در برابر حقیقت ندارد. اینکه قرآن کریم در ابتدای سوره بقره می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، براساس این تحلیل، معنای درست خود را به دست می‌آورد. زیرا این آیه می‌گوید هدایت الهی و اثربخشی قرآن مخصوص کسانی است که تقوا داشته باشند. یعنی این‌گونه نیست که ابتدا باید پیرو قرآن بود، تا به تقوا دست یافت؛ بلکه مسیر، برعکس است. قرآن تصریح می‌کند که اگر انسان تقوا داشته باشد و رفتار و مواضعش بر مبنای اخلاق و انسانیت شکل بگیرد، آن‌گاه این کتاب آسمانی او را هدایت خواهد کرد. پس مسلمانی واقعی به اسم و رسم و اعتقادات خاص نیست. از نگاه قرآن و پیشوایان دین، مسلمان حقیقی کسی است که حق طلب، صادق و بی‌آزار باشد. همان نکته‌ای که پروین اعتصامی به زیبایی و هنرمندانه در ابیاتی زیبا این‌گونه بیان کرده است:

واعظی پرسید از فرزند خویش:

هیچ میدانی مسلمانی به چیست؟

صدق و بی‌آزاری و خدمت به خلق

هم عبادت هم کلید زندگیست

گفت: زین معیار اندر شهر ما

یک مسلمان هست آن هم ارمیست

پس نباید به اسم، عنوان یا دین خود مغرور شویم؛ اسلام واقعی، تسلیم بودن در برابر حقیقت است. اگر ملاک مسلمانی به سلامت دل و انسانیت باشد، کسی که پیرو دینی دیگر است اما در انسانیت و اخلاق بر ما برتری دارد، او به معنای واقعی کلمه، مسلمان‌تر از ماست. بر همین مبنا، پیامبر اکرم ﷺ که منادی اصلی ایمان و اسلام است، ایمان حقیقی را همان خوش اخلاقی دانسته و این‌گونه فرموده است:

أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا.^۱
کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، خوش‌اخلاق‌ترین آنها‌اند.

براساس آنچه گذشت، می‌توان به بعد دیگری از «سفینه النجاة» بودن امام حسین (علیه السلام) پی برد. زیرا آن حضرت، ایمان حقیقی را از دست مدعیان دروغین دینداری رها ساخت و دین را نجات بخشید. در دوران زندگی آن حضرت، افرادی بر دین مسلط شدند و زمام آن را به دست گرفتند، خود را جانشین پیامبر معرفی کرده و حکومتی اسلامی برپا ساختند که دیدگاهشان نسبت به دین، محدود به انجام عبادات ظاهری، مانند خواندن نماز و تلاوت قرآن بود. آنها در نماز جماعت شرکت می‌کردند، حافظ قرآن بودند و حتی نماز شب می‌خواندند، اما از رحم، مروّت و انسانیت بی‌بهره بودند. در چنین موقعیتی امام حسین (علیه السلام) به آنان چنین می‌فرمود:

وَيْلَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ ...^۲

وای بر شما ای پیروان آل ابی‌سفیان، اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، پس در همین زندگی دنیایی‌تان آزاده باشید ...

هدف اصلی قیام سیدالشهداء (علیه السلام) نجات دین و دینداران از چنگال مدعیانی بود که زمام امور مسلمانان را در دست گرفته بودند و دینی وارونه را ترویج می‌کردند؛

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۵۶.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۱۱۳.

کسانی که نه تنها به آموزه‌های خاص قرآن و اسلام، ایمان نداشتند، بلکه از ایمان عام، یعنی انسانیت نیز بی‌بهره بودند. همین نکته موجب شده بود، دینداری آنها بی‌ارزش، و بلکه سرشار از خشونت و آسیب و بی‌اخلاقی باشد. زیرا همان‌گونه که قرآن صریحاً اعلام کرده است، وقتی ایمان اصلی و حقیقی، یعنی انسانیت و آزادگی در وجود کسی نباشد، از هدایت خدا و فرستادگان و کتاب او بهره‌ای نخواهد برد و آموزه‌های ایمان فرعی و جزئی، جز بر گمراهی و خسارت او نخواهد افزود. این خطر بزرگ، اساس دینی را که برای گسترش اخلاق و انسانیت آمده بود، تهدید می‌کرد؛ لذا آن حضرت تا پای جان در برابر آن ایستادگی کرد و خودش و عزیزان و یارانش را به مسلخ برد تا به همگان نشان دهد دینی که جدّ او آورده بود، هیچ نسبتی با دینی که به نام او ترویج می‌شود ندارد.

این نوع نگاه امام حسین (علیه السلام) را در سخنان فرزند تربیت شده در دامان آن حضرت نیز می‌بینیم. در حدیثی زیبا و آموزنده این‌گونه نقل شده است که فردی به نام ابومالک به امام سجاد (علیه السلام) عرض کرد: «مرا از همه شرایع دین آگاه کن.» آن حضرت در پاسخ فرمودند:

قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ!

سخن حق گفتن و عادلانه حکم کردن و به پیمان وفادار بودن.

دین انسانیت

همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، از نگاه قرآن کریم، تنها یک دین وجود دارد و آن، دین انسانیت است. اکنون می‌بینیم وقتی پیشوای حقیقی این دین، شرایع اصلی آن را بیان کند، چیزی جز اصول اخلاق انسانی را بر نمی‌شمارد و به حق سخن گفتن، قضاوت عادلانه داشتن و به عهد خود وفادار ماندن را در بر دارندۀ تمام آموزه‌های دین اعلام می‌کند. همین نکته کافی است تا به این نتیجه برسیم

که در مکتب سیدالشهداء و فرزندان ایشان، دین حق، به معنای پیروی از اسلام یا مسیحیت یا دیگر ادیان رسمی نیست؛ بلکه اساس دین حقیقی را پایبندی به انسانیت می‌دانند.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا مگر ارکانی چون نماز، روزه، حج و ولایت از اموری نیستند که باید به آنها پایبند بود؟ پس چرا آن حضرت در هنگام بیان شرایع دین به آنها اشاره نکرده‌اند؟ در پاسخ می‌گوییم: قطعاً همین‌طور است؛ ولی وقتی قرار باشد حرف حق را بپذیریم و همه سخنان ما تنها براساس حقیقت بیان شود، اگر بفهمیم کسی از طرف خدا سخنی آورده است، قطعاً آن را خواهیم پذیرفت و سخنی مغایر با آن بر زبان نخواهیم آورد. هر انسان سلیم‌النفسی حرف منطقی را می‌پذیرد و به لوازش پایبند می‌ماند. لذا اگر بدانند آفریدگار مهربان به انجام کاری فرمان داده، با جان و دل از آن فرمان اطاعت می‌کند تا به وی نزدیک و از محبتش برخوردار شود. فردی که تصمیم دارد در زندگی همواره در مسیر حق گام بردارد، وقتی از فرمان الهی دربارهٔ برپاداشتن نماز آگاه شود، با وجود تمام سختی‌ها و مشکلات، نمی‌تواند با بی‌اعتنایی از کنار آن بگذرد و در این زمینه کوتاهی و سهل‌انگاری کند.

اگر کسی خود را فردی خوش‌اخلاق بداند، اما به فرمان خدا بی‌توجه باشد، می‌توان او را به فردی تشبیه کرد که در جمع دوستان، خود را بسیار مؤدب و خوش‌رفتار نشان می‌دهد، با دیگران گرم و صمیمی برخورد می‌کند و چهره‌ای خندان از خود به نمایش می‌گذارد، اما در زندگی خانوادگی رفتاری کاملاً متفاوت دارد؛ با همسر و فرزندان بدخلقی و به والدینش بی‌احترامی می‌کند. این در حالی است که برای قضاوت دربارهٔ اخلاقی بودن یک فرد، نمی‌توانیم تنها به یک رفتار خاص او توجه کنیم و برخوردهای دیگر او در موضوعات مهم‌تر را نادیده بگیریم. البته هر کسی ممکن است اشتباهاتی در رفتارهایش وجود داشته باشد، ولی آنچه اهمیت دارد این است که اولویت‌ها را بشناسیم و مسائل فرعی را بر ارزش‌های مهم‌تر ترجیح ندهیم. قطعاً نوع برخورد و رفتاری که یک فرد با خانواده و والدین خود دارد، در مقایسه با رفتارش با دوستان و غریبه‌ها از اولویت بالاتری برخوردار است. بر همین

مینا، شیوه مواجهه با مسائل بنیادی‌تر و حقایق مهم‌تر هستی، نقش پررنگ‌تری در تعیین جایگاه اخلاقی ما ایفا خواهد کرد.

وقتی به حق‌طلبی به عنوان یک اصل توجه نشود، قرآن نه تنها نمی‌تواند هدایتگر، نجات‌بخش و زنده‌کننده دل‌ها باشد، بلکه حتی ممکن است به عاملی برای گمراهی تبدیل شود. از همین رو مولوی می‌گوید:

زانک از قرآن بسی گمره شدند
زان رسن قومی درون چه شدند

خدا ریسمانی فرستاده تا به کمک آن بالا برویم، اما برخی آن را می‌گیرند و به جای بالا رفتن، به عمق چاه سقوط می‌کنند و زندگی آنان سخت‌تر و تاریک‌تر از قبل می‌شود. چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟

مر رسن را نیست جرمی ای عنود
چون ترا سودای سربالا نبود

اساس ایمان حقیقی، چیزی جز «سودای سربالا داشتن» نیست. یعنی پایه اصلی نجات و سعادت، بر تصمیمی استوار است که هر کسی شخصاً باید به آن برسد و بنای زندگی خود را بر این بگذارد که همواره به ارزش‌های والای اخلاقی پایبند بماند و از هر حقیقتی آگاهی پیدا کرد، آن را بپذیرد و محترم بشمارد. نتیجه طبیعی چنین رویکردی این است که وقتی حقانیت آیینی خاص، یا درستی باورهای مذهبی، یا ضرورت انجام اعمالی عبادی آشکار شود، ایمان و تسلیم در برابر آن، قطعی و آسان خواهد بود. ولی وقتی معنای واقعی و روح ایمان به درستی درک نشود، حتی مفاهیم مقدس و ارزشمندی مانند قرآن و نماز نیز بی‌خاصیت می‌شود و حتی ممکن است افرادی را به قاتلان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) تبدیل کند، یا آنها را تا جایی به سقوط بکشاند، که حتی به طفل شش‌ماهه شیرخوار هم رحم نکنند.





ایمان وارونه

در این سلسله مباحث تلاش کردیم مفهوم «سفینه النجاة» بودن حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را بهتر بشناسیم. بدین منظور تلاش کردیم مبانی قرآنی نجات را بررسی کنیم و با تدبّر در آیات کتاب خدا، معنای نجات بخشی اولیاء الهی و شیوه‌های رسیدن به سعادت و رحمت را بهتر بشناسیم. این بررسی نشان داد که رحمت الهی به دو نوع عام و خاص تقسیم می‌شود؛ رحمت عامی که همه هستی را در بر گرفته و رحمت خاصی که به صورت ویژه برای انسان در نظر گرفته شده است تا او را به سعادت ابدی برساند. شرط رسیدن به این رحمت ویژه، ایمان و کانون دریافت آن، قلب انسان است و از طریق یاد خدا و عشق به او به دست می‌آید. پس قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) از طریق یادآوری خدا و نزدیک کردن ما به محبت و عشق او، دلمان را زنده و مسیر نجات را برایمان هموار می‌کنند.

در ادامه دانستیم منظور قرآن از مشروط دانستن نجات به ایمان، تصورات رایجی نیست که اغلب دینداران از تعریف ایمان دارند و سعادت را به اعتقاداتی خاص یا دین و فرقه‌ای مشخص وابسته می‌دانند؛ بلکه قرآن به ایمانی اصلی و مطلق اشاره می‌کند که به معنای حق طلبی است و می‌توان آن را معادل باور به خدا، به عنوان حقیقت مطلق هستی، و پایبندی به اخلاق، به عنوان پایه و مبنای مشترک زندگی انسانی دانست. بر این مبنا ایمان به باورهای مذهبی جایگاهی فرعی پیدا می‌کند و در درجات پایین‌تری از اهمیت قرار می‌گیرد؛ یعنی شرط ایمان برای نجات

به این معناست که ما ابتدا باید تسلیم حقیقت باشیم و هرگاه حقیقتی برایمان آشکار شد، آن را بپذیریم؛ نه اینکه ابتدا به باورهای خاص ایمان بیاوریم و سپس تلاش کنیم حقانیت آنها را تعریف و اثبات کنیم.

انحصارطلبی دینی

واقعیت این است که طبیعت انسان به خودخواهی گرایش دارد و همه چیز را برای خود می‌خواهد. همین ویژگی باعث می‌شود بسیاری از دینداران بر این باور باشند که اعتقادات آنها معیار حق و باطل و تنها شرط نجات است. این نگاه خودبینانه منحصر به مسلمانان یا پیروان دینی خاص نیست؛ بلکه در میان پیروان تمام ادیان دیده می‌شود. بسیاری از یهودیان، مسیحیان، مسلمانان و بسیاری دیگر از دینداران معتقدند که تنها خودشان نجات می‌یابند. حتی وقتی به سراغ فرقه‌ها و مذاهب زیرمجموعه این ادیان می‌رویم می‌بینیم آنها نیز با یکدیگر همین برخورد را دارند؛ بسیاری از شیعیان فقط شیعه بودن را نجات‌بخش می‌دانند و بسیاری از سنی‌ها جز اهل سنت را شایسته نجات نمی‌بینند. همین نوع نگاه میان کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و ارتدوکس‌ها وجود دارد و این قصه، همه جا همین‌گونه تکرار می‌شود.

این در حالی است که یکی از پیام‌های اصلی و اهداف مهم قرآن، مبارزه با انحصارطلبی دینی است؛ اما عجیب و تأسف‌آور اینکه اغلب، نه تنها به این پیام مهم توجه نداریم، بلکه حتی آیات روشنی که مردم را از انحصارطلبی نهی می‌کنند نیز به گونه‌ای تفسیر می‌شوند که گویا بر انحصارطلبی تأکید دارند. این حد از وارونه شدن ارزش‌ها و مفاهیم، واقعاً جای شگفتی و تأمل دارد.

قرآن کریم همواره هشدار می‌دهد که به جای خداپرستی و حق‌طلبی، به دام دین‌پرستی یا تعصبات فرقه‌ای نیفتید؛ چرا که این رفتار، نوعی شرک است. باین حال، بسیاری از افراد به جای تسلیم شدن در برابر خدا و حق، به باورها و اعتقادات موروثی خود بیشتر اهمیت می‌دهند.

آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳ سوره بقره، با صراحت بیشتری به این موضوع پرداخته است.

گذشته از اینکه در آیات قبل و بعد از آن نیز به مسئله انحصارطلبی دینی اشاره شده؛ اما این سه آیه به صورت واضح و صریح در این زمینه سخن گفته است:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَاتُهُمْ
قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقره: ۱۱۱)

و گفتند هرگز کسی وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد؛ این آرزوهای واهی آنهاست؛ بگو اگر راست می‌گویید دلیل روشنستان را بیاورید.

طبیعت انسان به‌گونه‌ای است که گاهی آنچه را آرزو دارد حقیقت داشته باشد، به‌عنوان واقعیت بیان می‌کند. در این آیه از قرآن نیز به آرزوی یهودیان و مسیحیانی اشاره می‌شود که معتقدند کسی نجات نمی‌یابد و وارد بهشت نمی‌شود، مگر اینکه پیرو دین آنها باشد. اما پاسخ قرآن به این ادعا چیست؟

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (البقره: ۱۱۲)

نه این چنین نیست؛ هر کس در حالی که نیکوکار باشد روی خود را تسلیم خدا قرار دهد پاداشش را نزد خداوندگارش خواهد داشت و نه هیچ بیمی بر ایشان می‌رود و نه اندوهگین می‌شوند.

طبق این آیه شریفه، هر کس که تسلیم خدا باشد، نجات خواهد یافت؛ فارغ از اینکه پیرو کدام دین باشد! ممکن است برخی تصور کنند که قرآن قصد دارد فقط یهودیان و مسیحیان را زیر سؤال ببرد و نجات را منحصرأ وابسته به پذیرش اسلام بداند؛ اما برای فهم دقیق‌تر این مطلب، باید به آیه بعدی توجه کنیم که می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿البقره: ۱۱۳﴾

و یهودیان گفتند: «نصرانی‌ها هیچ ارزشی ندارند» و نصرانی‌ها گفتند: «یهودیان هیچ ارزشی ندارند» در حالی که آنها کتاب را تلاوت می‌کنند. همان‌گونه کسانی که نمی‌دانند نیز شبیه سخن آنها را گفتند؛ ولی خدا در روز رستاخیز در آنچه آنها درباره‌اش اختلاف داشتند میان‌شان داوری خواهد کرد.

این آیه علاوه بر یهودیان و مسیحیان، درباره افرادی سخن می‌گوید که از علم و درک کافی برخوردار نیستند و مبانی قرآنی نجات را نفهمیده‌اند؛ لذا فقط خودشان را برحق می‌دانند و هیچ سهمی از رحمت خدا و بهشت و سعادت، برای دیگران قائل نیستند. آمدن تعبیر «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» برای تأکید بر همین نکته است که چنین تفکر نادرستی، مخصوص مسیحیان و یهودیان نیست و گروهی از مسلمانان نیز همچون آنان درک درستی از موضوع نجات ندارند و ادعایی شبیه ادعای آنها را تکرار می‌کنند و فقط خودشان را لایق بهشت می‌دانند.

جابه‌جایی ایمان اصلی و فرعی

اشتباهی که در اینجا رخ داده، این است که ایمان فرعی جای ایمان اصلی را گرفته و موضوع مهم‌تر به فراموشی سپرده شده است. البته بدون شک، وقتی از آمدن پیامبری از سوی خدا آگاه شدیم، وظیفه داریم به او ایمان بیاوریم و مسلمان باشیم؛ زیرا اگر واقعاً حق طلب و بااخلاق باشیم و بدانیم کسی پیامبر خداست، امکان ندارد به او ایمان نیاوریم؛ ولی مسئله اینجاست که این ایمان به‌خاطر اهمیت و اولویت حق طلبی است؛ لذا نباید این موضوع مهم‌تر را نادیده گرفت و باورهای خاص را به جای آن قرار داد. این جابه‌جایی است که باعث تخریب ایمان می‌شود. قرآن کریم در آیات ۱۲۷ تا ۱۴۱ سوره بقره و حتی آیاتی قبل و بعد از این آیات (که چند صفحه از این کتاب را شامل می‌شود) نیز به همین موضوع می‌پردازد. انتقادی که در این آیات به یهودیان و مسیحیان وارد می‌شود این است که چرا هنگام مواجهه

با کسی که خود را پیامبر خدا معرفی می‌کند، او را صرفاً به این دلیل انکار می‌کنند که تنها خودشان برحق هستند و ادعای هر فرد دیگری باطل است. قرآن برای توضیح و تبیین این موضوع، ابتدا به سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (البقره: ۱۲۷)

و هنگامی که ابراهیم همراه با اسماعیل پایه‌های خانه را بالا می‌برد، ای خداوندگار ما از ما بپذیر که به‌راستی تویی که شنوا و دانایی.

بسی مایه شگفتی است که یهودیان و مسیحیانی که ادعای برحق بودن داشتند و شرافت خود را به‌خاطر انتساب به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دانستند، به سخنان آن حضرت توجه نمی‌کردند که می‌فرمود:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (البقره: ۱۲۸)

ای خداوندگار ما، ما را تسلیم خودت قرار ده و از نسل ما امتی را تسلیم خودت بدار و راه و رسم بندگی‌مان را نشانمان ده و بر ما رو آور که به‌راستی تویی که بسیار بازگشت‌کننده به گناهکاران و مهربانی.

ملاک نجات از نگاه حضرت ابراهیم علیه السلام تسلیم بودن در برابر خداست. چنانچه در آیات بعدی چنین آمده است:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (البقره: ۱۳۱)

آن‌گاه که خداوندگارش به او گفت تسلیم باش و او گفت: «تسلیم خداوندگار جهانیان شدم.»

آن حضرت همین‌که خدا از او خواست تسلیم شود، فرمان الهی را پذیرفت و از آن پیروی کرد. او به فرزندان خود نیز سفارش می‌کرد همین راه را در پیش گیرند و

تسلیم خدا باشند:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (البقره: ۱۳۲)

و ابراهیم فرزندان را بدان سفارش کرد و یعقوب نیز، که ای فرزندان من، به راستی خدا برای شما دین را برگزیده است؛ پس مبادا جز در حالی که تسلیم حق باشید بمیرید.

با اینکه در عبارت «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ» بر تسلیم بودن تأکید شده است، متأسفانه برخی از یهودیان و مسیحیان که خود را پیرو حضرت ابراهیم علیه السلام و منتسب به ایشان می‌شمردند، به روش دیگری رفتار می‌کردند:

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (البقره: ۱۳۵)

و گفتند: «یهودی یا نصرانی باشید تا راه یابید.» بگو: «بلکه آیین حق طلبانه ابراهیم؛ که از مشرکان نبود.

از این آیات به خوبی فهمیده می‌شود که مشکل قرآن با کسانی بوده است که اصرار داشتند باید تابع دین ما باشید تا نجات پیدا کنید، لذا به آنها یادآوری می‌کند که ابراهیم علیه السلام بر این باور بود که این عناوین اهمیتی ندارند و تأکید می‌کرد که باید حق طلب باشید تا نجات یابید. او ایمان اصلی و مهم‌تر را ملاک نجات می‌دانست. لذا در آیه بعد از همگان خواسته می‌شود همه ملاک‌ها و عناوین دیگر را کنار بگذارند و در برابر هر سخن حقی تسلیم باشند:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (البقره: ۱۳۶)



بگوئید: «به خدا و آنچه به سوی ما فرو فرستاده شد و آنچه به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان فرو فرستاده شد و آنچه به موسی و عیسی داده شد و آنچه از جانب خداوندگارشان به پیامبران داده شد ایمان آوردیم و میان هیچ یک از آنها فرق نمی گذاریم و ما تسلیم اویم.

در ادامه این مطالب، در آیه ۱۳۷ به نکته مهم تری اشاره شده است:

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (البقره: ۱۳۷)

پس اگر به مانند آنچه شما بدان ایمان آورده اید ایمان آوردند قطعاً راه یافته اند، ولی اگر روی برگردانند جز این نیست که در ستیزه اند. پس به زودی خدا تو را در برابر آنها کفایت خواهد کرد که او شنوای داناست.

در این آیه نکته بسیار مهمی مطرح شده است که واقعاً جای تأمل و دقت دارد: خدا نجات یهودیان یا مسیحیان را مشروط به ایمان آوردنشان به باورهای خاص مسلمانان ندانسته، بلکه فرموده است: «بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ»؛ یعنی آنچه اهمیت دارد این است که آنان نیز به چیزی شبیه آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان بیاورند؛ نه دقیقاً به همان چیزی که باور شماست. پس اگر همان گونه که شما به آنچه تشخیص داده اید، ایمان آورده اید، آنها نیز به همان چیزی که وجداناً حق می دانند، ایمان بیاورند، راه یافته و اهل نجات خواهند بود. درواقع، موضوع و جزئیات این ایمان چندان مهم نیست، بلکه ملاک آن اهمیت دارد و همین که ایمان با ملاکی مشابه باشد، کافی است.

وقتی ادامه این آیات را بررسی می کنیم، می بینم همچنان این تأکیدات ادامه دارد؛ تا جایی که در آیه ۱۴۰ می فرماید:

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ

كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾
(البقره: ۱۴۰)

یا می‌گویید: «ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان
ویژه، یهودی یا نصرانی بودند»؟! بگو: «شما بهتر می‌دانید یا خدا؟»
و چه کسی ستمگرتر است از آن که گواهی‌ای را که از جانب خدا
نزد اوست کتمان کند.

بسیاری از افراد وقتی می‌شنوند که قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم، موسی و
عیسی علیهم‌السلام گفته است که آنها مسلمان بوده‌اند، همین نکته را هم به عنوان دلیلی
بر درست بودن انحصارطلبی دینی در نظر می‌گیرند و می‌گویند: پس معلوم می‌شود
مسلمان بودن شرط اصلی نجات است و حتی پیامبران گذشته نیز به پیامبر اسلام
ایمان داشته و پیرو دین اسلام بوده‌اند. قرآن در این آیه دقیقاً همین نوع نگاه و همین
ادعا را از مسیحیان و یهودیان نقل می‌کند که آنان نیز حضرت ابراهیم را یهودی یا
مسیحی می‌دانستند. ملاحظه می‌کنید که چقدر نگاه‌ها و حرف‌ها با هم شباهت
دارند و همه ما دائم در اطراف خود، سخنانی از این دست را می‌شنویم و با این نوع
تفکر آشنایی داریم.

ولی خدا در قرآن، با این نوع سخنان و این طرز تفکر به مقابله برخاسته و
برای تأکید بر این نکته، همه پیامبران را حق طلب معرفی کرده است. این کتاب با
صراحت، تعصب‌های دینی و فرقه‌ای را مردود می‌شمرد و تنها از یک دین سخن
می‌گوید و آن، حق طلبی است. توجه به این نکته به ما کمک می‌کند یکسان بودن
گوهر ادیان را بهتر درک کنیم و بدانیم معیار اصلی در همه آنها، تسلیم بودن در برابر
حقیقت است.

مولوی در مثنوی معنوی به تبعیت از قرآن چنین می‌گوید:

ذکر موسی بند خاطرها شدست

کین حکایتهاست که پیشین بدست



مشکل افرادی که با وجود شناختن این فرد به عنوان پیامبر خدا، به او ایمان نیاوردند، این بود که بین ایمان اصلی و فرعی تمایز درستی قائل نشده بودند. آنان همواره بر بزرگی حضرت موسی علیه السلام تأکید می کردند، اما از این حقیقت غافل بودند که تنها نباید بر یک مصداق اصرار ورزید و به سایر حقایق بی توجه بود.

ذکر موسی بهر رو پوشست لیک

نور موسی نقد تست ای مرد نیک

موسی و فرعون در هستی تست

باید این دو خصم را در خویش جست

آنچه اهمیت بیشتری دارد، این است که به پیام موسی و محتوای دعوت او توجه کنیم، نه صرفاً به شخص او. اگر عقیده صحیحی را برگزیدیم، لازم است در درون خود جستجو کنیم که آیا واقعاً تسلیم حق هستیم؟ آیا حرف حق را می پذیریم و در صورتی که خطایی مرتکب شدیم، عذرخواهی می کنیم؟ این نشانه ای است که باید حق طلبی و مسلمان واقعی بودن خود را با آن بسنجیم. مولوی سپس چنین ادامه می دهد:

گر نظر در شیشه داری گم شوی

زانک از شیشه ست اعداد دوی

فایده عینک این است که تصاویر و اطراف خود را بهتر ببینیم. مولوی در بیت بالا به این نکته ظریف اشاره می کند که اگر به جای تمرکز بر آنچه عینک نشان می دهد، به خود شیشه عینک خیره شوی، راه را گم خواهی کرد. این شیشه های متنوع، صرفاً ابزارهایی هستند که به ما کمک می کنند حقایق را روشن تر و واضح تر ببینیم؛ اما کسانی که فقط به ظاهر شیشه توجه کرده و نوری را که پشت آن است از یاد می برند، گم می شوند و ایمانشان نیز متزلزل خواهد شد.

ور نظر بر نور داری وا رهی

از دوی و اعداد جسم منتهی

از نظرگاهست ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و جهود

مولوی در این آیات به تفاوت میان مؤمن واقعی و افرادی همچون گبر، جهود، یا انسان‌های منحرف اشاره می‌کند. منظور او از مؤمن در اینجا، مؤمن واقعی است و گبر و جهود را معمولاً در اشعارش به عنوان نمادی از گمراهی و انحراف مطرح می‌کند. اگر از این زاویه به این آیات نگاه کنیم، معنای آن را گسترده‌تر از مصادیقی خاص می‌بینیم و هر فرد متعصب و لجوجی را در گروه مقابل مؤمنان خواهیم دانست و متوجه می‌شویم رفتار و برخورد متعصبان شیعه و سنی و دیگر ادیان، از قواعدی مشابه پیروی می‌کند.

او معتقد است بین شیعه یا سنی متعصب، یا حتی یهودی متعصب تفاوتی وجود ندارد؛ چراکه همگی در مسیر گمراهی‌اند. این تفاوت تنها در «نظرگاه» است. نظرگاه به چه معناست؟ یعنی شاخصه مؤمن واقعی، پذیرش حق و تسلیم بودن در برابر آن است؛ اما وقتی کسی با انحراف روبه‌رو می‌شود و همچنان بر ظاهر امور اصرار دارد، ایمان حقیقی جای خود را به ایمان ظاهری می‌دهد؛ ایمانی که از نگاه قرآن، نه تنها بی‌خاصیت، بلکه ایمانی وارونه و پلید است:

﴿... قُلْ بِنَسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾
(البقرة: ۹۳)

بگو: «ایمانتان به چه بد چیزی فرمانتان می‌دهد؛ اگر مؤمن باشید!»

باور و ایمانی که براساس ظواهر سطحی و تعصبات بی‌پایه شکل گرفته باشد، نه بر مبنای حق طلبی، پیامدهایی منفی به دنبال خواهد داشت. چنین ایمانی هرچه افزایش یابد، زمینه را برای گسترش بدی‌هایی همچون خشونت، جرم، جنایت و بداخلاقی فراهم‌تر می‌کند. در طول تاریخ، بسیاری از فسادها، جنگ‌ها و کشتارها به نام دین انجام پذیرفته‌اند و عاملان آن، اغلب ادعا می‌کنند به فرمان خدا عمل کرده، یا وعده الهی را تحقق بخشیده‌اند، و یا از سرزمین موعود سخن به میان می‌آورند.

نجات دین از ایمان وارونه

اینجاست که مفهوم «سفينة النجاة» بودن امام حسین (علیه السلام) را بهتر درک می‌کنیم. زیرا آن حضرت علیه چنین ایمان وارونه و خطرناکی قیام کرد و با خون خود، اسلام را از چنگال چنین خطری رهایی بخشید و معنای ایمان حقیقی را آشکار ساخت.

اگر به دو جبهه‌ای که در عاشورا در برابر هم صف کشیدند دقت کنیم، می‌بینیم یک طرف را خشکه مقدسانی ظاهربین تشکیل می‌دادند که بسیاری از آنها اهل نماز جماعت و قرائت قرآن بودند و با پیشانی‌های پینه بسته و ادعای قصد قربت می‌خواستند به خیال خود، از حکومت اسلامی و احکام شریعت محافظت کنند؛ اما در طرف مقابل، جبهه یاران سیدالشهداء (علیه السلام) بود که همگان را به آزادی، انسانیت و شرافت دعوت می‌کرد.

نمونه‌ای از این تقابل را می‌توان در رفتار و نوع نگاه شمر بن ذی الجوشن، به عنوان یکی از چهره‌های اصلی سپاهی که به جنگ به امام حسین (علیه السلام) آمده بودند، مشاهده کرد. آن گونه که در منابع تاریخی نقل شده است، فردی به نام ابواسحاق می‌گوید:

شمر با ما نماز می‌خواند؛ دیدم او بعد از نمازش چنین دعا می‌کرد: «خدایا تو شریفی و شریف را دوست داری و تو می‌دانی من مرد شریفی هستم، پس گناه مرا بیامرز!» به او گفتم: «چگونه خدا تو را بیامرز، در حالی که در کشتن پسر رسول خدا نقش داشتی؟!»، شمر گفت: «وای بر تو! اگر من حسین را نمی‌کشتم، پس چه باید می‌کردم؟! امیرانمان به ما فرمانی دادند و ما با آنها مخالفت نکردیم؛ که اگر مخالفت می‌کردیم، از این الاغ‌های بدبخت بدتر بودیم.»^۱

این جریان و نمونه‌های دیگری از این دست، به خوبی نشان می‌دهد یکی از عوامل اصلی جنایت‌هایی که در روز عاشورا رخ داد، ظاهربینی و مقدس‌مآبی

افرادی بود که مناسک، ظواهر دینی و آنچه را به عنوان اسلام به آنها معرفی شده بود، بسیار مهم‌تر و بالاتر از انسانیت، اخلاق و عدالت می‌دانستند. یکی دیگر از اسناد تاریخی که این حقیقت تلخ را تأیید می‌کند، قضیه‌ای است که فردی به نام عبدالرحمن بن ابی‌نعیم بجلی نقل می‌کند. او می‌گوید:

در مجلس عبدالله بن عمر بودم؛ دیدم فردی از وی دربارهٔ کشتن و یا نجاست خون پشه سؤال کرد. عبدالله بن عمر از او پرسید: «اهل کجایی؟» گفت: «از مردم عراقم.» عبدالله گفت: «این مرد را تماشا کنید که از من دربارهٔ خون پشه سؤال می‌کند، در صورتی که خون پسر پیامبر را به ناحق ریختند!» عبدالله عمر سپس گفت: «از پیامبر اکرم شنیدم که دربارهٔ حسن و حسین می‌گفت: آنان دسته‌گل‌های من از این جهان هستند.»^۱

این موضوع، نه تنها در قیام عاشورا، بلکه در زندگی همهٔ پیامبران الهی با همین ترکیب دیده می‌شود؛ زیرا این‌گونه نبود که دشمنان پیامبران خدا را افرادی بی‌دین تشکیل دهند. بی‌دین‌ها اغلب کاری به این امور نداشتند و مشغول زندگی عادی خود بودند. دشمنان اصلی فرستادگان خدا را معمولاً دینداران متعصبی تشکیل می‌دادند که با انگیزه‌های ایمانی و به خاطر اصرار بر باورهای قبلی خود، حاضر به پذیرش سخنان جدید و متفاوت نمی‌شدند و در برابر حقیقت ایستادگی می‌کردند.





وحدت حقیقت

در مباحث پیشین، مبانی قرآنی نجات را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که قرآن، ایمان را شرط بهره‌مندی قلب از رحمت خاص الهی می‌داند. همچنین دریافتیم که از نگاه قرآن، ایمان اصلی با ایمان فرعی تفاوت دارد؛ پس اگر اولویت در ایمان تغییر یابد و به جای تسلیم بودن در برابر حقیقت، باورها و ایمان‌های خاص را در اولویت قرار دهیم، گرفتار ایمان سطحی، پلید و مخرب‌ی خواهیم شد که ما را از نجات محروم می‌سازد؛ اما همان‌گونه که توضیح داده شد، پیروان ادیان گوناگون معمولاً باورهای خود را از ایمان اصلی و حق‌طلبی مهم‌تر می‌دانند و به موضوع نجات از دریچه‌ای تنگ و انحصارطلبانه نگاه می‌کنند.

البته حساسیت و اهمیت این موضوع مربوط به عصر جدید است و در دوره‌های گذشته، توجه و پرسش چندانی درباره آن وجود نداشت. در طول قرن‌ها، پیروان همه ادیان از جمله اسلام، مسیحیت، یهودیت و مانند آن، به صورت طبیعی و به عنوان موضوعی بدیهی این‌گونه فکر می‌کردند که فقط خودشان اهل نجات‌اند و در اینکه دیگران، بهره‌ای از آن ندارند، تردیدی نداشتند. اما از اواخر قرن بیستم، به تدریج این تفکر در میان فلاسفه مطرح شد که چرا باید چنین نگاه تنگ‌نظرانه و انحصارطلبانه‌ای را بپذیریم و بدون فکر و بررسی کافی، نجات را به یک تفکر یا دین خاص محدود کنیم؟

در این میان، جان هیک، از فلاسفه برجسته بریتانیایی که در سال ۲۰۱۲

درگذشت، بیش از همه نقش آفرینی کرد. او که مطالعات و تلاش‌های فراوانی در حوزه فلسفه انجام داده بود، حدود پنج دهه قبل، با ارائه دیدگاهی جدید، تغییرات چشمگیری را در نگرش افکار عمومی جهان به این موضوع ایجاد کرد. از جمله مهم‌ترین دستاوردهای فکری او، مطرح کردن موضوع پلورالیسم یا کثرت‌گرایی در حقیقت و نجات بود. ایده‌های او چنان تأثیری در پی داشت که کلیسا را وادار کرد بیانیه‌ای رسمی منتشر کند و در آن اظهار دارد اگرچه بر این باور بوده که تنها ایمان به مسیح راه نجات است؛ اما اکنون اعلام می‌کند که امکان دارد افرادی با باورهایی متفاوت نیز رستگار شوند.

این تفکر، به تدریج در همه جا گسترش یافت و کم‌کم نواندیشان دینی در میان مسلمانان نیز با آن آشنا شدند. به مرور، این تلقی شکل گرفت که چون قرآن نیز از نجات همه حق‌طلبان عالم سخن گفته، پس درواقع، همان دیدگاه جان هیک را بیان کرده است. اما آیا دیدگاه قرآن در این زمینه با پلورالیسم و آنچه نظریه‌پردازان غربی گفته‌اند، انطباق کامل دارد؟

مفهوم اسلام در قرآن

یکی از کلیدهای اصلی فهم دیدگاه قرآن در زمینه انحصارگرایی یا کثرت‌گرایی دینی، دقت به کاربردهای واژه «اسلام» در این کتاب است. همان‌گونه که برخی از مفسران بزرگ قرآن به درستی بیان کرده‌اند، این تعبیر در قرآن برای اشاره به دینی خاص در برابر سایر ادیان به کار نرفته، بلکه منظور از آن، همان معنای لغوی، یعنی «تسلیم بودن» است. بنابراین وقتی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹)

به راستی دین نزد خدا اسلام است.

یا در جای دیگر که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ (آل عمران: ۸۵)

و هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، از وی پذیرفته نخواهد شد.



منظور از اسلام در این آیات، یک دین خاص نیست، بلکه به معنای حق طلبی است. یعنی اگر فردی دین خود را براساس حق طلبی انتخاب نکند و آن را بر تقلید یا تعصب بنا نهد، آن دین فاقد ارزش خواهد بود. باین حال، قرآن همواره همگان را به دینی خاص و ایمان به آموزه‌هایی مشخص دعوت می‌کند. زیرا کتاب خدا با شناخت عمیقی که از ساختار وجودی و ذهنی انسان دارد، از سویی شرایط و محدودیت‌های افراد را در نظر می‌گیرد و از کسی تکلیف مالایطاق نمی‌خواهد؛ و از سویی دیگر، مسیری را در برابر انسان می‌گشاید تا او را با حقایق بزرگ آشنا کند و زمینه نزدیک‌تر شدن او به حقیقت مطلق را برایش فراهم سازد.

تفاوت معرفت‌شناسی مدرن

اما تفکر و فلسفه‌ای که در دنیای امروز ترویج می‌شود، به نقطه‌ای رسیده است که جایی برای سخن گفتن از حقیقت واحد یا مطلق باقی نمی‌گذارد. زیرا از یک سو برخی می‌گویند اساساً حقیقت در دسترس ما نیست و انسان راهی برای شناخت آن ندارد؛ و از سوی دیگر، گروهی معتقدند حقیقت در اختیار همگان است و هرکس هر باوری داشته باشد، درست است؛ یعنی مسلمانان، مسیحیان، زرتشتیان، بت پرستان و دیگر مکاتب، همگی حقیقت را بیان می‌کنند!

اگرچه گفتیم در دنیای قدیم، توجه چندانی به موضوع کثرت‌گرایی نمی‌شده، ولی جالب اینجاست که قرن‌ها پیش از امثال جان هیک، متفکر مسلمانی چون مولانا با بهره‌گیری از ذوق قرآنی و عرفانی، نکات عمیق و ارزشمندی را در این زمینه بیان کرده است. و جالب‌تر اینکه خود جان هیک و امثال او که این نوع تفکر را مطرح و منتشر کرده‌اند، به اینکه آن را تحت تأثیر اندیشه‌های مولانا به دست آورده‌اند، اذعان و تصریح کرده‌اند. جان هیک حتی در آثارش داستان معروف فیل در تاریک‌خانه را آورده و آن را از مثنوی مولوی نقل کرده است؛ داستانی که به‌خوبی مبانی نگاه کثرت‌گرایانه را تبیین می‌کند. این داستان در مثنوی این‌گونه آغاز می‌شود:

پیل اندر خانۀ تاریک بود
 عرضه را آورده بودندش هُنود
 از برای دیدنش مردم بسی
 اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
 دیدنش با چشم چون ممکن نبود
 اندر آن تاریکیش کف می بسود
 آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
 گفت همچون ناودانست این نهاد
 آن یکی را دست بر گوشش رسید
 آن برو چون بادبیزن شد پدید
 آن یکی را کف چو بر پایش بسود
 گفت شکل پیل دیدم چون عمود
 آن یکی بر پشت او بنهاد دست
 گفت خود این پیل چون تختی بدست
 همچنین هر یک به جزوی که رسید
 فهم آن می کرد هرجا می شنید
 از نظرگه گفتشان شد مختلف
 آن یکی دالش لقب داد این الف

حکایت چنین است که فیلی را به خانه‌ای تاریک آوردند؛ خانه‌ای که در ظلمت
 فرو رفته بود و هیچ نوری به درون آن راه نداشت. مردم بسیار، مشتاق دیدن آن
 حیوان شگفت، به داخل آن خانۀ تاریک رفتند؛ اما چشم در آن سیاهی، کاری از
 پیش نمی برد. هرکس، تلاش می کرد تا با لمس، آنچه را که نمی دید، دریابد. یکی
 دست بر خرطوم نهاد؛ گفت: این موجود چیزی است شبیه ناودان؛ دیگری دست
 بر گوشش کشید و گفت: مثل بادبزی بزرگ است؛ آن دیگری که پایش را لمس
 کرده بود، گفت: این حیوان همچون ستونی بر زمین است؛ دیگری بر پشتش دست

می‌کشید و آن را به تختی گسترده تشبیه می‌کرد. خلاصه هریک بر اساس همان جزء و بخشی که در دسترسش قرار می‌گرفت، دربارهٔ کل آن موجود به اظهار نظر می‌پرداخت.

مولوی می‌گوید این اختلاف نظرها از آنجا پیدا می‌شد که هرکسی در تاریکی، سهمی اندک از واقعیت را دریافته بود و همان را ملاک حقیقت قرار می‌داد. او با این حکایت و مثال، به خوبی ما را متوجه این نکته می‌سازد که راز همهٔ اختلافات و نزاع‌های فکری جهان در همین نکته نهفته است که حقیقت، آشکار و روشن نیست و هر کس با درک گوشه‌ای از آن و از زاویهٔ نگاه خود، قضاوت و موضع‌گیری می‌کند. باین حال، سخن و ایدهٔ مولوی در اینجا به پایان نمی‌رسد و هنوز، مقصود و هدف اصلی خود را بیان نکرده است. کسانی که امروزه از صراط‌های مستقیم متعدد سخن می‌گویند و آن را به اشعار مولوی نسبت می‌دهند، به نکتهٔ مهمی که در ادامهٔ این داستان مطرح می‌شود، توجه کافی نکرده‌اند. هدف مولوی این نبود که بگوید شناخت حقیقت امکان‌پذیر نیست؛ او قصد داشت درسی مهم‌تر را که از قرآن آموخته بود، بازگو کند؛ لذا در ادامه می‌گوید:

در کف هر کس اگر شمعی بدی
اختلاف از گفتشان بیرون شدی

او معتقد است تا زمانی که در تاریکی قرار داریم، نمی‌توانیم به ماهیت فیل پی ببریم؛ اما با آمدن نور، حقیقت آشکار می‌شود. تأکید و پیام اصلی این عارف خوش‌ذوق و هنرمند این است که باید در جستجوی شمعی باشیم تا بتوانیم در پرتو نورش حقیقت را بهتر ببینیم و از اشتباه و اختلاف، رهایی یابیم.

مضمون درسی که مولوی از قرآن فراگرفته بود، در این آیه قابل مشاهده است:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا

مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ (هود: ۱۱۸ و ۱۱۹)

و اگر خداوندگارت می‌خواست، همهٔ مردم را یک گروه قرار می‌داد.

و همواره در اختلاف خواهند بود، مگر آن کس که خداوندگارت
رحمتش را شاملش کند، و برای همین آنها را آفرید.

قرآن کریم ۱۴۰۰ سال پیش بیان کرده که اگر خدا اراده می‌کرد، می‌توانست حقیقت
را طوری آشکار سازد که همگان آن را ببینند و هیچ اختلافی میان مردم پدید نیاید،
اما چنین نخواست؛ ازاین‌رو تا زمانی که دنیا برقرار است، اختلافات وجود خواهد
داشت. باین‌حال، یک استثنا وجود دارد: اگر رحمت الهی شامل حال انسان شود
و چراغ هدایت را روشن کند، حقیقت نمایان می‌شود و اختلاف‌ها از بین می‌رود.

خدا می‌فرماید اساساً انسان را برای همین خلق کرده تا بکوشد این رحمت
را به دست آورد و به شناخت حقیقت برسد. درواقع، هدف از آفرینش انسان،
دستیابی به معرفت حقیقت است. برخلاف دیدگاه افرادی مانند جان هیک و دیگر
کثرت‌گرایان که معتقدند خدا انسان را به‌گونه‌ای آفریده که دستیابی به حقیقت برای
او ممکن نیست، قرآن تصریح می‌کند که نه‌تنها شناخت حقیقت امکان‌پذیر است،
بلکه انسان‌هایی وجود دارند که حقیقت را چنان به‌روشنی درمی‌یابند که می‌توانند
دیگران را نیز در رسیدن به آن یاری کنند:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا

يُوقِنُونَ﴾ (السجدة: ۲۴)

و از میان آنها امامانی قرار دادیم که با امر ما راهبری می‌کنند، چراکه
شکیبایی کردند و به نشانه‌های ما یقین داشتند.

خدا راهی را برای روشن شدن این چراغ قرار داده و آن راه را چنین توصیف کرده
است: کسانی که صبر پیشه می‌کنند، بر خواهش‌های نفسانی خود چیره می‌شوند
و در برابر همان اندازه از حقیقت که بر آنان آشکار است، تسلیم‌اند، به‌تدریج چراغ
دلشان روشن‌تر می‌شود تا به مرتبه یقین برسند. این یقین چنان استوار می‌شود که
می‌توانند دیگران را نیز در پیمودن راه حقیقت یاری دهند.

قرآن کریم در سوره انبیاء پس از بیان سرگذشت پیامبران مختلف می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (الأنبياء: ۹۲)

به راستی این امت شما یک امت واحد است و من خداوندگار شمایم، پس مرا بندگی کنید.

با اینکه پیامبران متعدّدند و خاستگاه‌های طبیعی و خانوادگی و اجتماعی متفاوتی دارند، اما چون چراغ حقیقت برایشان روشن شده، سخن همگی آنها یکی است. وقتی حقیقت آشکار باشد، اختلافی باقی نمی‌ماند و همه یک چیز را می‌بینند و بیان می‌کنند و به تعبیر قرآن، امت واحد می‌شوند. قبلاً دیدیم که خدا فرموده بود اگر می‌خواست شما را امت واحد قرار می‌داد؛ اما چنین نکرد. اکنون راز آن را متوجه می‌شویم و می‌دانیم چرا این وحدت در میان انبیا و اولیای الهی تحقق یافته است. مولوی در حکایت «عنب و انگور» نیز به زیبایی این درس را با بیانی دیگر تکرار می‌کند. او در اشعار خود، ماجرای چهار نفر را روایت می‌کند که هر کدام به زبانی متفاوت سخن می‌گویند. مردی به آنان یک درهم می‌دهد تا با آن میوه بخرند. با آنکه همه آنها مشتاق انگور بودند، اما تفاوت زبان، آنها را به این نتیجه رسانده بود که هر کدام، خواسته‌ای متفاوت را پیگیری می‌کند. یکی می‌گفت باید این پول را صرف خرید «انگور» کرد؛ دیگری که عرب بود، «عنب» می‌خواست؛ ترک زبان به دنبال «اُزم» می‌گشت؛ و چهارمی که رومی بود، اصرار داشت «استافیل» خریداری شود.

چار کس را داد مردی یک درم

آن یکی گفت این به انگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بُد گفت لا

من عنب خواهم نه انگور ای دغا

آن یکی ترکی بُد و گفت این بنم

من نمی‌خواهم عنب، خواهم ازم

آن یکی رومی بگفت این قیل را

ترک کن خواهیم استافیل را

مولوی این مثال را بیان می‌کند تا نشان دهد بسیاری از اختلافات، نه بر مبنای تفاوت مقاصد، بلکه به‌خاطر ناآگاهی متقابل نسبت به ذهن و زبان دیگران است و در بسیاری از نزاع‌ها هر دو طرف یک چیز را اراده می‌کنند، اما به‌سبب تفاوت ذهنیت و زاویه نگاه، به‌گمان اختلاف نظر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. وی در اینجا نیز سخن اصلی خود را این‌گونه بیان می‌کند که تنها با دسترسی به فردی آگاه به راز زبان‌ها و مسلط بر همه معانی می‌توان میان همگان صلح و وحدت برقرار ساخت؛ همان‌گونه در این داستان، مقصود هر چهار تن یک چیز بود و اگر در آنجا فرد آگاه به زبان‌هایشان حضور داشت، آن یک درهم به‌جای آنکه منشأ اختلاف و دشمنی شود، عاملی برای وحدت و تحقق هر چهار خواسته می‌شد.

در تنازع آن نفر جنگی شدند
 که ز سرّ نام‌ها غافل بُدند
 مشّت بر هم می‌زدند از ابلهی
 پُر بدند از جهل و از دانش تهی
 صاحب سِرّی عزیزی، صد زبان
 گربدی آنجا بدادی صلحشان
 پس بگفتی او که من زین یک درم
 آرزوی جمله‌تان را می‌دهم
 چونک بسپارید دل را بی دغل
 این درمتان می‌کند چندین عمل
 یک درمتان می‌شود چار‌المراد
 چار دشمن می‌شود یک ز اتحاد
 گفت هر یکتان دهد جنگ و فراق
 گفت من آرد شما را اتفاق

این دو تمثیل زیبا با وجود بیان هنرمندانه مبانی صحیح کثرت‌گرایی، مبارزه با انحصارطلبی، دعوت به مدارا و پذیرش دیگران، راه شناسایی حقیقت را مسدود



نمی‌کند و روش درست آن را نشان می‌دهد.

پیش از این، با توجه به آنچه درباره اهمیت ایمان حقیقی و نقش آن در نجات بیان کردیم، مفهوم «سَفِينَةُ النَّجَاةِ» بودن امام حسین (ع) را بهتر درک کردیم و اکنون که فهمیدیم برای شناخت حقیقت به نوری ماورائی نیاز داریم، راز «مِصْبَاحُ الْهُدَى» بودن آن حضرت نیز برایمان روشن تر می‌شود. با این آگاهی، حتی مقدم شدن چراغ هدایت بر کشتی نجات در آن حدیث مشهور، معنای عمیق تری پیدا می‌کند. زیرا با این توضیحات مشخص شد مصباح‌الهدی بودن، زمینه و سبب سفینه‌النجاه شدن است؛ یعنی ابتدا باید چراغ هدایت روشن باشد، تا حقیقت آشکار شود و انسان را از گم‌گشتگی و سرگردانی بیرون آورد؛ سپس با تسلیم شدن در برابر حقیقت و دل بستن به آن، تحول بزرگی که قلب را به ساحل آرامش و نجات می‌رساند، رخ دهد. حافظ نیز این مطلب را با بیانی دیگر و مطابق با ذوق و قریحه خاص خود، این‌گونه بیان کرده است:

جنگِ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
شُکرِ ایزد که میانِ من و او صلح افتاد
صوفیان رقص‌کنان ساغرِ شکرانه زدند
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
آتش آن است که در خرمنِ پروانه زدند

حافظ بر این باور است که برای زدودن ابهام و تاریکی، شعله‌ای وجود دارد که می‌تواند دل را روشن و حقیقت را آشکار کند؛ او این شعله روشنی‌بخش را آتش عشق می‌داند و می‌گوید هر کس پروانه‌وار خود را به این آتش بسپارد، دلش نورانی می‌شود و با رهایی از ظلمت ابهام و تردید و اختلاف، به صلح و سعادت واقعی می‌رسد.

نجات‌بخش بودن اولیای الهی به این خاطر است که آنها خود را تسلیم خدا کرده و دل خویش را با او پیوند زده‌اند؛ لذا وجودشان به مشعل هدایتی تبدیل

می‌شود که دل‌های دیگر را نیز به کانون یاد و عشق خدا تبدیل می‌کند. همان‌گونه که وقتی قطره به دریا می‌پیوندد، به دریا تبدیل می‌شود. شور و عشق حسینی دقیقاً همین تأثیر را در جان شیفتگان و عزاداران آن حضرت ایجاد می‌کند و دل‌های آنان را به دریای نور و هدایت الهی متصل می‌سازد.





فدیه یا فرصت توبه؟

در مباحث پیشین، با مبانی قرآنی نجات آشنا شدیم و دریافتیم که نجات بخش بودن امام حسین علیه السلام به چه معنایی است. اما برای تکمیل این بحث لازم است با برداشت‌ها و تفسیرهای نادرستی که در این زمینه وجود دارد نیز آشنا شویم، تا ضمن نقد و بررسی آنها، به شناختی دقیق‌تر از این موضوع مهم و سرنوشت‌ساز دست یابیم.

یکی از تفسیرهای نادرست در این زمینه، که درباره آن کتاب‌ها نوشته شده و برخی مجالس و منبرها به ترویجش یافته، دیدگاهی است که شهادت امام حسین علیه السلام را فدیۀ ای برای نجات شیعیان از جهنم در نظر می‌گیرد. براساس این برداشت، امام حسین علیه السلام برای نجات شیعیان گناهکار به شهادت رسید تا در ازای این فداکاری بزرگ، گناهان پیروان و دوستدارانش بخشیده شود. این برداشت، تا حد بسیار زیادی از اندیشه‌ها و آموزه‌های الهیاتی مسیحیت تأثیر پذیرفته است.

الهیات مسیحی و باور به فدیۀ

مهم‌ترین و محوری‌ترین عقیده در میان فرقه‌های شناخته‌شده مسیحیت، باور به آموزه «فدیۀ» است. براساس این اندیشه، خدا از سر لطف و رحمتش، برای رهایی انسان از گناه، فرزند خود را فدا کرد؛ یعنی عزیزترین موجود نزد خود را در معرض

سختی، مصیبت و سرانجام مصلوب شدن قرار داد تا انسان نجات پیدا کند. در کتاب مقدس در این باره چنین آمده است:

«خدا از روی لطف بی‌کرانش حاضر شد بهای رهایی ما را از طریق خون پسرش بپردازد و به این شکل گناهانمان را ببخشد.»^۱

در الهیات مسیحیت، تمام مفاهیم و آموزه‌ها بر محور «گناه نخستین» شکل گرفته است. براساس این دیدگاه، حضرت آدم علیه السلام نافرمانی کرد و با این معصیت، ارتباط انسان با خدا قطع شد. آنها می‌گویند خدا انسان را آفرید تا در کنار او باشد، فرزند او تلقی شود، از رنج و مرگ در امان بماند و زندگی جاودانه داشته باشد؛ اما آدم وسوسه شد، گناه کرد و از میوه درخت ممنوعه خورد. در نتیجه این گناه، مرگ، رنج و جدایی از ملکوت آسمان‌ها برای انسان رقم خورد و جایگاهش را در پیشگاه الهی از دست داد:

«گناه از طریق یک انسان وارد دنیا شد و گناه با خود مرگ را آورد، و چون همه گناه کردند، مرگ بین همه انسان‌ها پخش شد.»^۲

آنها معتقدند خدا با وجود خطای انسان، همچنان او را دوست داشت و راهی برای جبران آن گناه در نظر گرفت. این راه این بود که او عزیزترین فرد نزد خود، یعنی فرزندش را فدا کرد تا این رابطه دوباره برقرار گردد. در باور مسیحیان، در میان فرزندان آدم تنها کسی که مرگ نمی‌توانست به سراغ او بیاید، عیسی مسیح علیه السلام بود؛ اما از آنجاکه آن گناه، مرگ را وارد زندگی بشر کرد، خدا کسی را که بر مرگ غلبه داشت، در معرض رنج و درد مصلوب شدن قرار داد تا آن خطا جبران شود. به این ترتیب، خدا محبت و نجات‌بخشی خود را از راه فدا کردن عزیزترین محبوبش به انسان ارزانی داشت.

آنها معتقدند همان‌گونه که یک گناه باعث شد تمام بشریت در رنج و بدبختی فرو رود، فداکاری بزرگ و مصیبتی که مسیح متحمل شد، توانست همه انسان‌ها را از گناه پاک کند و موجب بخشش آنان شود. اگر مسیح فدا نمی‌شد، هیچ راهی برای

۱. نامه پولس به اِفِسسیان ۷:۱.

۲. نامه پولس به رومیان ۵:۱۲.

نجات انسان‌ها باقی نمی‌ماند:

«مسیح جان‌ش را به عنوان بهای رهایی داد؛ یعنی بهای هم‌میزانی که لازم بود برای نجات همهٔ انسان‌ها پرداخت شود. این پیامی است که باید در زمان تعیین‌شده دربارهٔ آن شهادت داده شود.»^۱

در نامهٔ اول یوحنا نیز چنین می‌خوانیم:

«خدا محبتش را از این طریق به ما نشان داد که پسر یگانه‌اش را به این دنیا فرستاد تا بتوانیم از طریق او به زندگی دست پیدا کنیم. منظور از محبت همین است؛ نه این که ما به خدا محبت کرده باشیم، بلکه او محبتش را به ما نشان داد و پسرش را فرستاد تا قربانی کفاره برای گناهان ما باشد.»^۲

این دیدگاه در بخش‌های دیگر کتاب مقدس نیز بارها مطرح شده است. پولس در نامهٔ خود به رومیان در این زمینه چنین نوشته است:

«همان‌طور که یک گناه باعث شد همه نوع انسان‌ها به مرگ محکوم شوند، یک کار عادلانه هم باعث می‌شود که همه نوع انسان‌ها درستکار شمرده شوند و به زندگی ابدی دست پیدا کنند. همان‌طور که نافرمانی یک انسان باعث شد که عدۀ زیادی به گناه آلوده شوند، اطاعت یک انسان هم باعث می‌شود که عدۀ زیادی درستکار شمرده شوند.»^۳

اما آیا قرآن چنین دیدگاه و طرز تفکری را تأیید می‌کند؟ از نظر قرآن، فدا شدن یک نفر هرگز نمی‌تواند گناه فرد دیگری را پاک کند. چنان‌که در سورۀ اسراء آمده است:

۱. نامهٔ اول پولس به تیموتائوس ۲:۶.

۲. نامهٔ اول یوحنا ۱:۹.

۳. نامهٔ پولس به رومیان ۵:۱۸.

﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾
(الإسراء: ١٥)

کسی که راه یابد جز این نیست که برای خودش راه می‌یابد و
هرکس گمراه شود به زیان خودش گمراه می‌شود و هیچ باربرنده‌ای
بار دیگری را بر نمی‌دارد و ما هیچ‌گاه عذاب نمی‌کنیم مگر اینکه
فرستاده‌ای برانگیزیم.

از نگاه قرآن، کسی که نجات پیدا می‌کند، تنها خودش را نجات می‌دهد، نه
دیگران را. هرکس مسئول اعمال خودش است و هیچ‌کس بار مسئولیت دیگری را
بر دوش نمی‌کشد.

داستان آفرینش در قرآن

داستان آفرینش انسان در قرآن، از ابتدا تا انتها با آنچه در میان مسیحیان ترویج
می‌شود متفاوت است. در نگاه مسیحیت، خدا انسان را برای حضور در ملکوت
آفریده بود، اما این برنامه با گناه آدم دچار تغییر شد. درحالی‌که قرآن از همان آغاز،
هدف را به صورت مشخص این‌گونه اعلام می‌کند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾
(البقرة: ۳۰)

و هنگامی که خداوندگارت به فرشتگان گفت: قطعاً من در زمین
جانشینی می‌گمارم.

مگر ممکن است برنامه خدا تغییر کند؟! از نگاه قرآن، چنین چیزی معنا ندارد.
از ابتدای خلقت، خدا آدم را برای زندگی در زمین آفرید و اراده کرد که او جانشین و
خلیفه الهی در زمین باشد. خدا از روی رحمت و مهربانی، برای نجات انسان چنین

برنامه‌ای را در نظر گرفته بود که انسان وارد زمینی شود که پر از گناه، فساد و خونریزی است تا با تلاش و خودسازی، خود را از قید شهوات و گناهان رها سازد و به رحمت بی‌انتهای الهی برسد؛ نه اینکه در محیطی عاری از هرگونه سختی، رنج یا شهوت باشد؛ جایی که اگر خطایی در آن رخ داد، برای جبرانش شخص دیگری قربانی شود.

گناه اصلی و فرعی

از نگاه قرآن، شرط و مقدمه نجات، هبوط است. اگر انسان بخواهد به نجات الهی دست یابد، باید نخست به زمین هبوط کند، با چالش‌ها و دشواری‌ها روبه‌رو شود و سپس خود را به نجات برساند. مولوی در این باره به زیبایی چنین می‌گوید:

خوی بد در ذات تو اصلی نبود
کز بد اصلی نیاید جز جحود
آن بد عاریتی باشد که او
آرد اقرار و شود او توبه‌جو

او در این آیات، تأکید می‌کند که بدی و گناه دو نوع است: اصلی و فرعی. از نظر او، گناه اصلی آن نیست که خدا به انسان فرمانی بدهد و او برخلاف آن رفتار کند. این‌گونه خطاها فرعی‌اند. گناه اصلی زمانی رخ می‌دهد که انسان روحیه حق‌طلبی را از دست بدهد و دچار خودخواهی و استکبار شود؛ در چنین شرایطی، راه توبه بر او بسته است. وی در ادامه، خطای آدم را فرعی می‌شمارد؛ چراکه او حق‌طلب بود و وقتی متوجه گناه خود شد، بی‌درنگ توبه کرد؛ اما گناه ابلیس از نوع اصلی بود؛ زیرا از سر تکبر و خودخواهی از امر الهی سرپیچی کرد و گفت: «من برترم» و راه توبه را بر خود بست.

هم‌چو آدم زلتش عاریه بود
لاجرم اندر زمان توبه نمود
چونک اصلی بود جرم آن بلیس
ره نبودش جانب توبه نفیس

رو که رستی از خود و از خوی بد
و از زبانه نار و از دندان دد

براین اساس، مانع اصلی در برابر رحمت الهی، گناه کردن نیست؛ بلکه خودخواهی و سرکشی در برابر حق است. از آنجا که آدم روحیه حق طلبی داشت، هنگامی که به او گفته شد خطا کرده است، به اشتباه خود اعتراف کرد و آمرزش خواست و بدین سان از بخشش الهی بهره مند شد.

قرآن در داستان آدم نشان می دهد که پس از لغزش انسان، اگر روحیه بازگشت و توبه در او وجود داشته باشد، رحمت و هدایت الهی شامل حالش می شود. این نکته در سوره طه این گونه بیان شده است:

﴿فَأَكْثَرًا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهَا سَؤَاتُهَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾ (طه: ۱۲۱ و ۱۲۲)

پس از آن خوردند و شرمگاه هایشان برایشان آشکار شد و شروع کردند آنها را با برگ باغ می پوشانند. و آدم خداوندگارش را نافرمانی کرد و بیراهه رفت. سپس خداوندگارش او را برگزید و به او روی آورد و راهبری کرد.

هنگامی که آدم و همسرش دچار این مشکل شدند، خدا آنان را برگزید، توبه شان را پذیرفت و به سوی خودش راهبری شان کرد؛ همان راه مستقیمی که همواره باید از خدا بخواهیم تا در آن مسیر باشیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

بنابراین مسئله اصلی این نیست که آیا دچار گناه شده ایم یا نه؛ زیرا گناه، بخشی از طبیعت انسان است. آنچه اهمیت دارد این است که آیا انسان از در باز توبه بهره می برد یا نه! مولوی این نکته ظریف و مهم را چنین بیان می کند:

معصیت کردی به از هر طاعتی
آسمان پیموده ای در ساعتی



بس خجسته معصیت کان کرد مرد
نه ز خاری بر دمد اوراق ورد

اگر گناه با حالتی از بی تفاوتی و لجاجت همراه باشد، شقاوت و بدبختی ابدی را در پی خواهد داشت؛ اما اگر پس از گناه، دل شکستگی و توبه واقعی وجود داشته باشد، آموزه‌های قرآن و اهل بیت نشان می‌دهند که خداوند چنین بنده‌ای را که با پشیمانی به سوی او بازگشته، حتی از بندگان عابد و پرهیزکاری که هرگز گناه نکرده‌اند، بیشتر دوست دارد.

نجات بخشی امام حسین علیه السلام

دانستن این نکات به ما کمک می‌کند تا در فهم مقصود از «سفینه النجاة» بودن امام حسین علیه السلام دچار اشتباه نشویم. همه شنیده‌ایم که مجلس عزای او می‌تواند انسان را نجات دهد و گریستن بر مصائبش موجب آمرزش گناهان می‌شود. این سخن کاملاً درست است؛ اما هرگز به این معنا نیست که گمان کنیم شخصیت بزرگی چون او رنج کشیده و کشته شده تا ما بتوانیم هر عملی را انجام دهیم و سپس امیدوار باشیم خدا گناهانمان را به خاطر فداکاری او ببخشد؛ تنها به این دلیل که در خانواده‌ای شیعه به دنیا آمده‌ایم! خدا هرگز چنین قانون ناعادلانه و تبعیض آمیزی ندارد.

آری از آنجاکه این عزاداری‌ها، دل شکستگی و توبه حقیقی را برای بسیاری به ارمغان می‌آورد، بدون تردید می‌توان محبت امام حسین علیه السلام و گریستن بر مصیبت‌های آن حضرت را سبب آمرزش گناهان و نجات انسان دانست؛ ولی شرط بهره‌مندی از این لطف و رحمت، اراده و تلاش خود انسان و زمینه‌سازی برای بهره‌گیری درست از این فرصت ارزشمند است.

ابوبصیر روایت می‌کند در کوفه، همسایه‌ای داشت که از افراد وابسته به حکومت و در ارتباط مستقیم با دربار بود. اوضاع مالی او نیز بهبود یافته بود و هر شب مجالس گناه برپا می‌کرد. چند بار نزد او رفتم و تذکر دادم که این رفتارها

شایسته نیست اما سخنانم هیچ تأثیری در او نگذاشت. او در پاسخ گفت: می دانم در مسیر نادرستی قرار گرفته ام، ولی متأسفانه گرفتار شده ام. شنیده ام که تو از یاران امام صادق علیه السلام هستی. در اعماق دلم چیزی حس می کنم. از ایشان بخواه که مرا نجات دهد. من حقیقتاً دوست دارم نجات پیدا کنم، اما در دام افتاده ام. ابوبصیر نقل می کند پس از شنیدن سخنان همسایه اش، نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفت و ماجرا را برای ایشان بازگو کرد. آن حضرت فرمود وقتی به کوفه بازگشتی، سلام مرا به او برسان و بگو آنچه تاکنون انجام داده ای، گذشته است؛ اما از این پس، دیگر آن کارها را تکرار نکن. من ضمانت تمام امور تو را برعهده می گیرم.

چند روز بعد، آن مرد کسی را نزد ابوبصیر فرستاد و او را فراخواند. ابوبصیر وقتی به خانه او رفت و در زد، مرد در را اندکی گشود و گفت: «ابوبصیر، اکنون لباسی بر تن ندارم؛ هرچه از مال حرام داشتم، همه را بخشیدم، حتی لباس هایم را.» سپس از او خواست که برایش لباسی تهیه کند. ابوبصیر نیز چنین کرد. مدتی گذشت؛ دوباره به ابوبصیر خبر داد که حالش خوب نیست. وی برایش دارو آورد و از او پرستاری کرد؛ اما وضعیت مرد، به تدریج وخیم تر می شد. روزی که ابوبصیر بر بالین او بود، دید که به خود می پیچد تا اینکه ناگهان بیهوش شد؛ اما پس از لحظاتی چشمانش را باز کرد و گفت: «ابوبصیر، رفیقت به قولش وفا کرد.» سپس در آرامش و با حالی خوش و معنوی از دنیا رفت.

ابوبصیر می گوید مدتی بعد به مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفتم. هنگامی که به منزل ایشان رسیدم و در را باز کردم، هنوز وارد نشده بودم که امام از داخل خانه صدایم زد و گفت: ابوبصیر، ما به وعده خود عمل کردیم.



برداشت نادرست از شفاعت

در بخش قبل به نقد و بررسی تفسیری نادرست از کشتی نجات بودن امام حسین (علیه السلام) پرداختیم؛ تصویری که از اعتقاد مسیحیان به فدیۀ حضرت عیسی (علیه السلام) و نجات بخش بودن باور به مصلوب شدن آن حضرت الگو گرفته بود. در این بخش بنا داریم برداشت اشتباه دیگری را که در برخی اذهان وجود دارد و گاهی در محافل دینی مطرح می شود، بررسی می کنیم.

بسیاری بر این باورند که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید تا شفیع گناهکاران باشد؛ اما تعریفی که آنان از مفهوم شفاعت ارائه می دهند، به گونه ای است که تبعیض، بی عدالتی، تنبلی و حتی ارتکاب گناهان را توجیه می کند. آنچه از سخن و ادعای این افراد برداشت می شود این است که چون امام حسین (علیه السلام) شهید شده و ما سوگوار اویم، پس تمامی گناهان شیعیان و عزاداران آن حضرت، بدون توجه به اعمال و شیوۀ زندگی آنها بخشیده خواهد شد. متأسفانه این ذهنیت کار را به جایی رسانده است که این شفاعت را حتی شامل کسانی می دانند که قصد و نیتی هم برای عزاداری و ابراز محبت به آن حضرت ندارند. مثلاً در منابر قصه هایی را بازگو می کنند با این مضمون که غبار راه کاروانی که به سوی کربلا در حرکت بوده، بر تن رهگذر گناهکاری نشسته و همین موضوع، موجب بخشیدن شدن همه گناهان او شده است! یعنی کسی که هیچ ارتباطی با اهداف و ارزش های آن امام برقرار نکرده و حتی دست از گناهش برنداشته، صرفاً به خاطر غباری ناخواسته به این شفاعت دست پیدا می کند.

آیات نفی شفاعت

موضوع شفاعت، از مسائل بسیار مهمی است که قرآن کریم بارها درباره آن سخن گفته و در آیات متعددی به آن پرداخته است. در برخی از این آیات، به روشنی بر این نکته تأکید شده که در قیامت شفاعتی وجود نخواهد داشت:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (البقرة: ۴۸)

و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می‌کند، و نه از کسی شفاعتی می‌پذیرند، و نه از کسی در برابر گناهانش فدیة و عوضی می‌گیرند، و نه برای رهایی از آتش دوزخ یاری می‌شوند.

در آیه زیر نیز بر این نکته تأکید شده است که روزی فرا خواهد رسید که نه داد و ستدی وجود دارد و نه شفاعت یا دوست بودن کسی می‌تواند برای دیگری سودمند باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (البقرة: ۲۵۴)

ای اهل ایمان! از آنچه به شما روزی کرده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن، نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی؛ و حق‌پوشان همان ستمکاران‌اند.

قرآن در سوره مدثر نیز یادآوری می‌کند که شفاعت شفیعان، نفعی برای گناهکاران نخواهد داشت:

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (المدثر: ۴۸)

پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نخواهد داشت.

اگرچه آیات متعددی از قرآن به نفی شفاعت در قیامت می‌پردازد، ولی برای فهم درست این آیات باید به فضای نزول این کتاب و باورهای رایج جامعه‌ای که مخاطب مستقیم این آیات بوده‌اند، توجه داشت. مخاطبان قرآن را عمدتاً مشرکانی تشکیل می‌دادند که وقتی به آنها توصیه می‌شد از گناه و ظلم دست بکشند، پاسخشان این بود که بت‌ها شفیعشان خواهند بود و مشکلاتشان را برطرف خواهند کرد؛ لذا به خاطر اعمال زشت خود هیچ‌گونه نگرانی و شرمی نداشتند. گروه دیگری از مخاطبان قرآن، مسیحیان و یهودیانی بودند که وقتی به آنها اعتراض می‌شد که چرا حق را زیر پا می‌گذارید، می‌گفتند: ما از نسل ابراهیم و موسی هستیم و برگزیدگان خدا محسوب می‌شویم؛ لذا آنها شفیع ما خواهند بود و دلیلی برای نگرانی نمی‌بینیم. در چنین فضایی، قرآن با این‌گونه اندیشه‌ها به مقابله برمی‌خیزد و به آنان می‌گوید شفیع‌هایی که برای خود در نظر گرفتید، هیچ ارزش و اعتباری ندارند و برای شما کاری نخواهند کرد. مثلاً در آیه زیر به آنان هشدار داده می‌شود: شفیعانی که برای خود در نظر گرفته بودید، در روز جزا به کارتان نخواهد آمد:

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ...﴾ (الأنعام: ۹۴)

و همان‌گونه که شما را نخستین بار آفریدیم، اکنون نیز تنها به سوی ما آمده‌اید، و آنچه را به شما عطا کرده بودیم، پشت سر خود نهاده‌اید؛ و شفیعانی را که در کار خودتان شریکان خدا می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم.

در آیه زیر نیز ابتدا به معبودهای دروغین و موهوم اشاره و سپس شفیع بودن چنین خدایانی نفی می‌شود:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي

الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (یونس: ۱۸)

و آنان به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه زیانی به آنان می‌رسانند و نه سودی برایشان دارند؛ و می‌گویند: «اینان شفیعان ما نزد خدایند.» بگو: «آیا به خدا از شفیعانی خبر می‌دهید که آنها را در آسمان‌ها و زمین به عنوان شفیع نمی‌شناسد؟» او از آنچه که شریکش قرار می‌دهند، منزّه و برتر است.

در آیاتی دیگر نیز بر این نکته تأکید می‌شود که آنچه به جای خدا و عمل به فرمان او به عنوان شفیع در نظر می‌گیرند، تأثیری به حالشان نخواهد داشت:

﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ (الزمر: ۴۳)

آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته‌اند؟ بگو: «آیا هرچند اختیار چیزی را نداشته باشند و نبندیشند؟»

بنابراین، این‌گونه آیات که از آنها برداشت می‌شود در قیامت شفاعتی وجود ندارد، درواقع، در حال نفی تصور رایجی است که از شفاعت در ذهن اغلب اعضای آن جامعه وجود داشت. تصور اغلب افراد از شفاعت، شبیه همان چیزی بود که در دربار پادشاهان رخ می‌دهد؛ مثلاً هنگامی که پادشاه خشمگین می‌شود و حکم اعدام کسی را صادر می‌کند، شخصی در این زمینه وساطت می‌کند و پادشاه به خاطر او از آن مجازات در می‌گذرد یا آن را کاهش می‌دهد. اکنون نیز بسیاری از افراد، شفاعت نزد خدا را چیزی شبیه این نوع میانجی‌گری در نظر می‌گیرند و فکر می‌کنند درباره مجازات الهی نیز می‌توان به همین شکل میانجی‌گری کرد؛ گویی خدا خشمگین شده و حکمی برای جهنمی شدن کسی صادر کرده است، اما فردی می‌آید و وساطت می‌کند تا به خاطر او، آن شخص بخشیده شود.

چنین شفاعتی در درگاه خدا جا ندارد؛ زیرا اگر حکمی که او صادر کرده، عادلانه باشد، پس باید همان حکم اجرا شود و تغییر دادنش بی‌عدالتی است؛ و اگر منظور

این است که حکم اولیه عادلانه نبوده و اکنون با این شفاعت به عدالت نزدیک تر می شود، چنین برداشتی با عدالت و عظمت خدا سازگار نیست. البته احتمالاً پاسخ طرفداران این نظریه این است که حکم اولیه خدا عادلانه بوده، ولی با وساطت شفیعان به حکمی کریمانه و مهربانانه تبدیل شده است. ولی چنین تصویری نیز درست نیست؛ زیرا همچنان جای این پرسش وجود دارد که آیا شفیعانی که قرار است در درگاه الهی وساطت کنند، از خدا مهربان ترند؟! به این معنا که خدا دستور عذاب بدهد، ولی کسی مهربان تر از او بیاید و از وی بخواهد این عذاب برداشته شود؟!

این برداشت نادرست از آنجا ناشی می شود که مفهوم شفاعت را به درستی درک نکرده ایم. قرآن تأکید می کند که همه شفاعت از آن خداست:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (الزمر: ۴۴)

بگو: «شفاعت، یکسره از آن خداست؛ فرمانروایی آسمان ها و زمین در اختیار اوست، سپس به سوی او بازگردانده می شوید.»

جز خدا شفيعی وجود ندارد، یعنی اگر قرار باشد بنده ای بخشیده شود و خدا رحمتش را شامل حال او کند، این کار در نهایت با اراده خدا انجام می پذیرد. پس درحقیقت، نیازی به واسطه یا نفوذ فرد دیگری نیست؛ زیرا سراسر هستی به اراده الهی وابسته است. هیچ سبب، واسطه یا وسیله ای در این عالم بدون اذن او قدرت و توانایی انجام کاری را ندارد.

﴿وَأُنذِرُ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (الأنعام: ۵۱)

و به وسیله آن به کسانی هشدار بده که از برانگیخته و گردآورده شدنشان به سوی خداوندگارشان بیم دارند و جز او هیچ سرپرست و اعمال نفوذ کننده ای ندارند؛ باشد که پروا کنند.

پس اگر در جایی دیگر، از شفیعان سخن به میان می‌آید، باید آن را در چارچوب اسباب و عللی در نظر گرفت که خود خدا آنها را اثربخش قرار داده است. در این عالم، نظامی از وسائل و واسطه‌ها وجود دارد که همگی به اذن الهی عمل می‌کنند. همه شفابخشی و درمان همه بیماری‌ها نیز در انحصار خداست؛ اما او برای تحقق این امر ابزارهایی را قرار داده است. از این رو، برای درمان باید به پزشک مراجعه کرد تا او دارو را تجویز کند و با مصرف آن، به خواست خدا شفا تحقق یابد. در موضوع شفاعت نیز اگر واسطه‌ای برای نجات و سعادت وجود داشته باشد، تنها با اذن خدا از چنین جایگاه و تأثیری برخوردار شده است. در آیه مهم و ارزشمندی که با نام آیه‌الکرسی شناخته می‌شود، این‌گونه می‌خوانیم:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾ (البقرة: ۲۵۵)
 کیست آن‌که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟

هر شفاعتی باید به اذن خدا صورت پذیرد، به این معنا که خدا رحمت، شفابخشی و تحقق امور را از طریق وسیله‌هایی که خود تعیین کرده و اذن داده، جاری می‌سازد. همان‌طور که برای درمان جسم ما اسبابی مثل پزشک یا دارو قرار داده شده، برای شفای معنوی دل‌هایمان نیز وسایل و واسطه‌هایی مقرر شده است تا نجات حقیقی و درمان دل با یاد خدا از طریق آنها تحقق یابد.

شفاعت و وسائل

برای نزدیک شدن به خدا باید از وسیله مناسبی که این تحول را در دل ایجاد می‌کند، بهره گرفت و شفيعی شایسته برای این هدف برگزید. قرآن کریم در این باره چنین فرمان می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و در جستجوی چیزی



باشید که به او نزدیکتان سازد و در راه او جهاد کنید، باشد که
رستگار شوید.

از آنجاکه خدا بندگان را دوست دارد و می‌خواهد آنها را به خود نزدیک کرده و
نجاتشان دهد، انواع و اقسام وسائل را برای این منظور در نظر گرفته است تا رحمت
خود را شامل حالشان کند. مولوی در این باره می‌گوید:

یاد ده ما را سخن‌های دقیق
که ترا رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو

دعا یکی از واسطه‌های شفاعت است؛ اما چه کسی آن را ایجاد کرد و به ما یاد
داد؟ خدایی که می‌خواهد به بندگان رحم کند و حاجاتشان را برآورده سازد؛ او
دعا کردن را به ما آموخت و حال دعا را به ما ارزانی داشت؛ سپس وعده داد که هیچ
دعایی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت درباره انواع شفیعیان
و واسطه‌های نجات چنین فرمودند:

الشُّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْآنُ، وَالرَّحِمُ، وَالْأَمَانَةُ، وَنَبِيُّكُمْ، وَاهْلُ بَيْتِ
نَبِيِّكُمْ^۱.

شفیعیان پنج باشند: قرآن و خویشان و امانت و پیامبران و خاندان
پیامبران.

هر چیزی که یاد خدا را در درون ما زنده و دل‌مان را پاک کند، شفیع ما به شمار
می‌آید؛ البته شفاعت به معنای درست و دقیقی که اکنون دریافتیم، نه واسطه‌گری

ناعادلانه و تبعیض‌آمیز. بنابراین آنچه در امثال این حدیث به عنوان مصادیق شفیعان ذکر شده، از باب نمونه و بر اساس جنبه‌ای خاص و مشترک در میان آنهاست. لذا احادیث دیگری را نیز می‌توان یافت که تعداد و عناوین دیگری را در این زمینه مطرح می‌کند. مثلاً مرحوم شیخ صدوق در این باره از پیامبر خدا ﷺ چنین نقل می‌کند:

ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُشَفَّعُونَ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ!

سه گروه‌اند که نزد خدا شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود: پیامبران، سپس دانشمندان، سپس شهدا.

به هر حال در اینکه اولیای الهی از واسطه‌های رحمت و شفیعان درگاه اویند، تردیدی نیست. قرآن برای بیان نقش این انسان‌های وارسته در برخورداری از نجات، در بخشی از داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از قول برادران او نقل می‌کند که آنها از پدرشان خواستند برایشان استغفار کند و این درخواست با تأیید و پاسخ مثبت این پیامبر الهی مواجه شد:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (یوسف: ۹۷ و ۹۸)

گفتند: «ای پدر ما، برای ما آمرزش بخواه که به‌راستی ما خطاکار بودیم.» گفت: «برایتان از خداوندگارم آمرزش خواهم خواست که به‌راستی او آمرزنده مهربان است.»

قرآن همین نقش و جایگاه را درباره پیامبر اکرم ﷺ نیز مطرح می‌کند:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا



رَّحِيمًا (النساء: ۶۴)

و هیچ فرستاده‌ای را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان وقتی به خود ستم کردند، نزد تو آمده و از خدا آمرزش می‌خواستند و فرستاده برایشان آمرزش می‌طلبید، قطعاً خدا را بسیار بازگشت‌کننده به گناهکاران و مهربان می‌یافتند.

البته این وساطت، تنها در موضوع استغفار و دعا منحصر نیست؛ بلکه همه راهنمایی‌ها و راهبری‌های معنوی اولیای الهی شفاعت آنان به‌شمار می‌آید و بهره‌گیری از این هدایت‌ها را باید تحقق این شفاعت دانست. مولوی در این زمینه نیز توصیف عمیق و زیبایی دارد و می‌گوید:

ختم‌هایی که انبیا بگذاشتند
آن به دین احمدی برداشتند
قفل‌های ناگشاده مانده بود
از کف انا فتحنا بر گشود
او شفیع است این جهان و آن جهان
این جهان زی دین و آنجا زی جنان
این جهان گوید که تو رهشان نما
و آن جهان گوید که تو مهشان نما
پیشه‌اش اندر ظهور و در کمون
اهد قومی انهم لا يعلمون

مولوی در این ابیات با اشاره به جایگاه والای شریعت محمدی در میان شرایع آسمانی، آموزه‌های آن را دارای آثار و برکاتی مؤثرتر از دیگر مکاتب الهی برمی‌شمارد و شفاعتی ویژه را به آن حضرت نسبت می‌دهد؛ شفاعتی که در این دنیا با راهنمایی و آیین ایشان و در آخرت با بهشت و سعادت ابدی تجلی می‌کند.

شرط شفاعت

قرآن، راز اثربخشی شفاعت انسان‌های برگزیده را پابندی آنها به عهد و پیمان خدای مهرآفرین می‌داند. این یعنی هر کس به شروط رابطه عاشقانه با خدای رحمان پابندتر باشد، گستره تأثیر شفاعت او نیز افزون‌تر خواهد بود:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (مریم: ۸۷)

اختیاری بر شفاعت ندارند؛ مگر آن‌کس که نزد خدای مهربار پیمانی گرفته باشد.

پابندی به این پیمان، تعبیر دیگری از همان حق طلبی و تسلیمی است که پیش از این به عنوان پیش‌نیاز بهره‌مندی از هدایت و رحمت الهی شناخیم. لذا قرآن در بیان ویژگی کسانی که از اختیار شفاعت برخوردارند، بر شهادت آگاهانه نسبت به حقیقت تأکید می‌کند:

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (الزخرف: ۸۶)

و کسانی که به جای او می‌خوانند اختیار شفاعت ندارند؛ مگر آن کسانی که آگاهانه به حقیقت گواهی داده باشند.

جالب اینجاست که قرآن، بهره‌مندی از شفاعت شفیعان را نیز به همین اصل اساسی وابسته می‌داند:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾

(طه: ۱۰۹)

در آن روز، شفاعت سودی نبخشد؛ مگر برای کسی که خدای مهربار به او اجازه داده و از سخنش خشنود باشد.

تعبیر «خشنودی از سخن» در این آیه می‌تواند کنایه از رضایت‌بخش بودن



منش و رفتار فرد، یعنی تسلیم بودن وی در برابر خدا باشد و استفاده از صفت رحمان نیز به همان رابطهٔ مهرورزی با محبوب حقیقی اشاره دارد. پس در نظام شفاعت نیز همان قواعدی حاکم است که دربارهٔ مهربانی ویژه و نجات بخشی خاص خدا نسبت به انسان توضیح داده شد. قبلاً دانستیم شرط نجات و بهره‌مندی از رحمت الهی، «ایمان اصلی» است؛ یعنی تسلیم بودن در برابر حقیقت و دوری از تکبر. پس هرکس بسته به اندازهٔ این تسلیم، علاوه بر برخورداری از این رحمت، به مجرای انتقال آن تبدیل می‌شود و می‌تواند دیگران را نیز بسته به ارتباط و تسلیمشان، از آن لطف و سعادت، برخوردار سازد و به عبارتی، شفیع آنان باشد.

بر همین اساس، پیشوایان دین به مؤمنان توصیه می‌کردند برای بهره‌مندی از شفاعت، روحیهٔ تسلیم و حق‌طلبی خود را حفظ کنند. پایبندی به نماز و اهمیت دادن به آن، یکی از مهم‌ترین عوامل حفظ این روحیه به‌شمار می‌آید؛ لذا به‌عنوان پیش‌نیاز شفاعت معرفی شده است. در حدیثی که به توصیف لحظات آخر زندگی امام صادق (علیه السلام) اختصاص دارد، از آن حضرت نقل شده که پس از فرا خواندن همهٔ نزدیکان خود، به آنها چنین وصیت کردند:

إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخِفًّا بِالصَّلَاةِ!

بی‌تردید شفاعت ما شامل حال کسی که نماز را کوچک و بی‌اهمیت بشمارد، نخواهد شد.

نکتهٔ محوری در این حدیث، کوچک شمردن و بی‌اهمیت بودن نسبت به فرمان خداست؛ اگرچه ممکن است به دلایل مختلف، برخی از افراد، توفیق خواندن نماز را از دست بدهند؛ ولی همچنان امید بهره‌مندی آنان از رحمت و شفاعت وجود داشته باشد. اما کسی که می‌داند خدا چنین فرصت بزرگی را برای رشد و نجات او فراهم آورده است، ولی به آن بی‌توجهی و بی‌احترامی می‌کند، در واقع، آگاهانه خودش را از رحمت و لطف الهی محروم می‌سازد و اگر از این روش نادرست توبه نکند، فرصت شفاعت را از دست خواهد داد.

قرآن کریم همین نکته را درباره شفاعت پیامبر اکرم ﷺ و تأثیر استغفار ایشان به خوبی تبیین کرده است. همان گونه که قبلاً اشاره شد، خدا برای شفاعت و استغفار آن حضرت، تأثیری بزرگ و قطعی در نظر گرفته است؛ باین حال، در جایی دیگر می فرماید حتی هفتاد بار استغفار کردن آن حضرت برای برخی سودبخش نیست:

﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (التوبة: ۸۰)

چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان نسبت به خدا و فرستاده اش حق پوشی کردند، و خدا گروه نابه کاران را راهبری نمی کند.

دلیل اینکه چرا هفتاد بار استغفار کردن شخصیتی چون رسول خدا برای برخی فایده ای در بر ندارد، در همین آیه آمده و علت آن، کفر آنها یعنی همان قلدری و زیر بار حق نرفتن و نادیده گرفتن حقیقت اعلام شده است. تأثیر شگفت انگیز محبت امام حسین (علیه السلام) و شور و حال مجالس عزاداری آن حضرت، زدودن همین قساوت و قلدری دل است.

براساس آنچه در این مجموعه بیان شد، به این نتیجه می رسیم که «سفينة النجاة» بودن امام حسین (علیه السلام) بدین معناست که یاد و محبت او دل ها را نرم می کند و سرکشی ها را از بین می برد؛ زیرا کسی که به آن حضرت، حضور در مجالس او و گریستن بر مصائبش اهمیت بدهد، از قساوت قلب فاصله می گیرد و حتی اگر گناه یا خطایی در زندگی داشته باشد، این عشق، مانع از سرکشی و قلدری او می شود و هر گاه انسان از سرکشی دست بردارد، درهای لطف و رحمت الهی به روی او گشوده خواهد شد.

اکنون بهتر می توان به راز این نکته پی برد که چرا به ما گفته اند هر انسانی، هرچند گناهکار باشد، اگر در مجلس امام حسین (علیه السلام) حضور یابد و بر مصائب آن

حضرت اشک بریزد، خدا او را می‌بخشد و امام حسین علیه السلام او را شفاعت خواهد کرد. با توضیحاتی که ارائه شد، چنین وعده‌ای کاملاً باورپذیر است و چنین باوری نه با اخلاق و عدالت، تعارضی پیدا می‌کند و نه با آموزه‌های قرآن و سنت؛ زیرا وقتی به معنای درست شفاعت توجه کنیم، به آداب و شرایط بهره‌مندی از این فرصت پی خواهیم برد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم (با ترجمهٔ سید حمید حسینی).
۲. کتاب مقدس (بر اساس ترجمهٔ وبگاه bible.com).
۳. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ابن عبد البرّ، یوسف بن عبد الله، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
۴. الأمالی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۵. بحار الأنوار، مجلسی، محمدباقر، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۶. بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله لشیعة المرتضی علیه السلام، طبری آملی، محمد بن ابی القاسم، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ق.
۷. تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی، یوسف بن قزاوغلی، بیروت، مؤسسة أهل البيت علیهم السلام.
۸. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، قم، دار الشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
۹. حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، أبو نعیم الأصفهانی، أحمد بن عبد الله، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۰. الخصال، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، قم، جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۶۲ش.
۱۱. السنن الکبری، بیهقی، احمد بن حسین، بیروت، دار الفکر.
۱۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۱۳. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۱۴. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۵. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۱۶. مجموعة ورام (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر)، ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، قم، مكتبة فقیه، ۱۴۱۰ق.
۱۷. مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل، الشیبانی، بیروت، دار صادر.
۱۸. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة الشافعی، بیروت، مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۹ق.
۱۹. النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ابن الأثیر، مبارک بن محمد، بیروت، المكتبة العلمیة، ۱۳۹۹ق.
۲۰. وسائل الشیعة، حر عاملی، محمد بن حسن، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.

آثار ادبی و دیوان ها

۲۱. دیوان پروین اعتصامی، اعتصامی، پروین.
۲۲. دیوان حافظ، حافظ شیرازی، شمس الدین محمد.
۲۳. دیوان شمس (کلیات شمس تبریزی)، مولوی، جلال الدین محمد بلخی.
۲۴. مثنوی معنوی، مولوی، جلال الدین محمد بلخی.



کشتی نجات

نجات، از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که همگان آن را می‌جویند و مکاتب گوناگون، ادعای ارائه آن را دارند؛ اما کمتر کسی درباره چستی و راه رسیدن به آن به درستی تأمل می‌کند. این کتاب می‌کوشد با نگاهی قرآنی، این مفهوم سرنوشت‌ساز و فرایند رسیدن به آن را بازکاود و از این طریق، راز حدیث نبوی درباره «کشتی نجات» بودن امام حسین علیه السلام را روشن سازد.

مطالعه این کتاب به شما کمک می‌کند با مجموعه‌ای از آموزه‌های معنوی قرآن و نکاتی تازه در این زمینه آشنا شوید و به تفاوت نگاه قرآن و عترت با برخی از مشهورات رایج پی ببرید.

بنیاد امام علی علیه السلام، بخارست

www.imamali.ro

